

# بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

آقای تقی صدقی

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده: آقای ثقی مصدقی

مصاحبه کننده: آقای دکتر غلامرضا افخمی

واشنگتن، دی.سی. : ۳۰ نوامبر ۱۹۸۷

- ۹ - ۱ سوابق خانوادگی و تحصیلی ، خاطرات تحصیل در دانشگاه تهران ، درباره اشغال ایران توسط متفقین ، آغاز فعالیتهای نفتی ، خاطراتی از وضعیت کارمندان ایرانی صنعت نفت در سالهای پس از جنگ ، گسترش و توسعه صنعت نفت در ایران در سالهای پس از جنگ ، درباره ملی شدن نفت .
- ۹ - ۱۲ فعالیت در شرکت نفت ، کشیدن خط لوله سراسری نفت ، ملی شدن نفت و برکناری برخی از مسئولان صنعت نفت ، خاطراتی از دوران ریاست عبدالله انتظام در شرکت نفت ، درباره ایرانی ساختن شرکت نفت .
- ۱۴ - ۲۰ چگونگی تشکیل و رشد شرکت ملی گاز ایران ، طرح لوله کشی گاز در ایران ، مذاکرات با شوروی درباره فروش گاز ، مشکلات پخش گاز در داخل ایران .
- ۲۰ - ۲۵ رابطه تولید گاز و برنامه ریزی صنعتی در ایران ، چگونگی گسترش صنعت گاز در ایران و ارتباط آن با دیگر صنایع و بخشهای اقتصادی ، تاثیر گسترش صنعت گاز بر توسعه اجتماعی مناطق روستایی در ایران ، تمامی بر بیلان توسعه اقتصادی در ایران .
- ۲۶ - ۲۸ روابط میان شرکت گاز و دیگر سازمانهای دولتی ، نقش شاه در برنامه ریزیهای اقتصادی ، سلسله مراتب اداری در تهیه و اجراء برنامه های اقتصادی ، صنایع پتروشیمی در ایران ، سازمان برنامه و بودجه در دوران مجیدی .
- ۲۹ - ۳۵ خاطراتی از سیاستمداران و مسئولان امورات اقتصادی در دولت ، خاطراتی از مباحثات با شاه درباره مسائل اقتصادی ، مقدار گسترش صنعت گاز و فعالیتهای شرکت گاز تا زمان انقلاب ، درباره کمیسیون شاهنشاهی و فعالیتهای آن ، درباره قضاوت مطبوعات خارجی درباره ایران .

سؤال : آقای مصدقی خواهش میکنم راجع به خودتان، دوران کودکی، سابقه‌تان به‌طور مختصر ولی آنچه که بنظر خودتان جالب می‌آید بفرمایید که صاحب را با این آغاز میکنیم.

آقای مصدقی : عرض کنم که بنده در شهر ملایر بدتیا آمدم، فامیل ما اصولاً " همه مالک بودند، پدر من هم یکی از مالکین ملایر بود و دوره تحصیلی را در ملایر تا کلاس سوم متوسطه در آنجا گذراندم و بعد برای ادامه تحصیلات آمدم به تهران، اشکالی که در اوایل تحصیل در تهران با آن مواجه شده بودیم این بود که با اینکه من در ملایر یک شاگرد خوبی بودم و از نظر اطلاع کلاس پنجم و شش ابتدائی را باهم امتحان دادم و آمدم به کلاس هفتم ولی در آنجا احساس میکردم که نسبت به شاگردهای تهران ضعیفم، دلیلش هم این بود که در آن موقع معلمین خوب به شهرستانها خیلی نمیرفتند و وسایل زندگی برایشان در شهرستانها وجود نداشت بهرحال در دبیرستان ایرانشهر در تهران شروع کردم به تحصیل و برای اینکه خودم را پرسانم بایستی زیاد کار میکردم. شاگردهای خیلی خوبی هم آنجا بودند از جمله یکی از دوستان قدیمی من که هشتاد و نه سالگی بودیم آقای دکتر آموزگارند.

سؤال : چه شید ؟

آقای مصدقی : چه شید آموزگار و با هم دبیرستان ایرانشهر را تمام کردیم و من دیپلم دبیرستان را گرفتیم، البته ما آخرین دوره دانشجوئی بودیم که تمام (course) کورهای طبیعی و ادبی و ریاضی را با هم امتحان میدادیم تا آن موقع، یعنی بعد از ما این کلاسها از هم متمایز شد که اشخاص میرفتند به کورسهای ادبی یا طبیعی یا ریاضی.

سؤال : این چه سالی است آقای مصدقی ؟

آقای مصدقی : ۱۳۲۰، در سال ۱۳۲۰ از دبیرستان بنده آمدم بیرون و مواجه شد با وضع مختل ایران، برای اینکه آن موقع جنگ سوم شهریور شروع شد. با بهرحال اشغال ایران از طرف قوای شوروی و انگلیس، و اکثر مراکز فرهنگی یا تدریسی در آن تاریخ مختل شده بود، یکی از جامائی که من خیلی علاقه داشتم بروم مدرسه نثار بود. و قسمت مواپیمائیش، ولی آن موقع بسته شد بعد به اتفاق دوستانی که داشتیم که همین آقای دکتر آموزگار باشند آمدم و در کنکور دانشکده فنی شرکت کردیم و آمدم دانشکده فنی، دانشکده فنی آن سال اولین باری بود که از مدرسه دارالفنون منتقل شده بود به دانشگاه، و خوب در آن دوره ایران مشکلاتی که اولاً ما داشتیم رفت و آمد بود. و وسایل حمل و نقل در تهران خیلی زیاد نبود و مثلاً ما خانه‌مان که در چهار راه سید علی بود در خیابان سعدی بایستی از آنجا روزی چهار مرتبه پیاده میرفتیم تا دانشگاه و برمی گشتیم. مشکل دومش برق بود، و کلاسهای که در زمستان ما داشتیم که مثلاً تا ساعت شش بعد از ظهر بود. از وقتی که برق روشن میشد امکان چیز نوشتن نداشتیم یعنی حتی تخته را خیلی راحت نمیشد دید. آنقدر برق اینها ضعیف بود. و ما مجبور بودیم که برای چیز نوشتن شمع بپریم دانشکده و دوره تحصیلی البته خوب بود، با مراقبتی که مرحوم مهندس ریاضی میکردند، سطح علمی دانشکده و شاگردها خیلی خوب بود.

سؤال : در این موقع مهندس ریاضی رئیس دانشکده فنی بود؟

آقای صدقی : رئیس دانشکده فنی بود. و یکی از کارهایی که ایشان میکردند البته انضباط دانشکده را خیلی عجیب حفظ میکردند. به شاگردها اول سال يك نمره بیست میدادند برای انضباط و اخلاق با ضریب چهار و اگر کسی غیبت میکرد چون آن موقع سر کلاس حاضر غایب میکردند به ازای هر یک ساعت غیبت نهم نمره ازش کم میکردند. و اگر کسی این نمره انضباطش میشد صفر آخر سال هشتاد نمره کم داشت که از دروس دیگر میگذاشت رویش. دروسای دیگر هم به شدت و ضعف ضریب درسی داشتند و یکی از این دروس مقاومت مصالح، ضریب یازده داشت و بعد برای کسی که مهندس باید بشود باید معدل ۱۴ بیاورد بنابراین درس خواندن واقعا کار مشکلی بود و خودش مراقبت زیادی میکرد، عصرها وقتی کلاسها تعطیل میشد، مهندس ریاضی دم درب ایستاده بود و وقتی ما میخواستیم برویم خانه میگفت آقای مهندس کجا میروید؟ کتابخانه راضی از این ور است و پایستی میرفتیم کتابخانه، ولی معذرا با تمام مراقبتها ما وقتی از دانشکده آمدیم بیرون اطلاعات عملی یا اطلاعات ساختمانیمان خیلی زیاد نبود چون در آن دوره کار در ایران کم بود و شانس کار برای ما در تاپستان نبود، ماشینهای ساختمانی اصولا وجود نداشتند، چیزهایی که در سرکلاس درس میدادند بعنوان ماشینهای ساختمانی برای ما جنبه تئوری داشت، تصور فضائیش را نمی توانستیم بکنیم که به چه نحوی این ماشینها کار میکنند. اولین باری که ما این ماشینها را دیدیم در سال سوم دانشکده که بودیم ما را آوردند به خرمشهر و آبادان و برای گردش عید، آنجا اولین بار این ماشینها را در Camp های سرپازهای آمریکائی در خرمشهر دیدیم.

سؤال : تعداد دانشجویانی که در دانشکده شما در دانشکده فنی بودند پادتان هست چند نفر بودند؟

آقای صدقی : در هر کلاس حدود ۵۰ نفر.

سؤال : در هر کلاس منظورتان در هر سالی ؟

آقای صدقی : بله، در هر سالی، البته آن موقع دورههای مختلفی دانشکده داشت. مکانیک بود و راه ساختمان، برق، و این آخر پهن معدن را هم اضافه کردند، بدلور کلی پایستی گفت که در آن موقع وضع تحصیلی در ایران با آن وسایلی که بود به علت مراقبت استادها و رئیس دانشکده و نظمی که ایجاد کرده بودند فوقالعاده خوب بود و بعد از آن دورههایی که بعدش آمدند، که میآمدند در موسسات که ما با هاشان کار میکردیم، آنها را استخدام میکردیم، ما آن موقع ترجیح میدادیم که بیشتر برویم سراغ شادگردهایی که در دانشکده فنی آبادان تحصیل میکردند چون آنها يك دورههایی به قول معروف Sandwich Course داشتند که تاپستان میرفتند کار میکردند در موسسات شرکت و نه ماه درس می خواندند و این ها وقتی میآمدند بیرون خیلی بچههای ورزیده ای بودند، و آن اشکالات سیاسی که در دانشگاه تهران وجود داشت هنوز به دانشکده فنی آبادان رسوخ پیدا نکرده بود، بنابراین، آنقدر وقت نماند نمیکردند شاگردها به علت اعتصاب، بهرحال بعد از اینکه از دانشکده من آمدم بیرون يك سالی که شد.

سؤال : شما ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۴ در دانشکده فنی بودید میخورد در واقع به يك قسمت عمده جنگ؟

آقای مصدقی : بله، درست میشود ۱۹۴۵.

سؤال : ۱۹۴۵؟

آقای مصدقی : یعنی بعد از سالهای جنگ .

سؤال : یعنی وقتی شما آمدید پیرون ؟ یعنی آن دوره دانشگاهتان دوره جنگ بود و قوای متفقین در ایران و غیره. خاطراتی دارید در ارتباط با این مسائل سیاسی و انعکاسشان در قالب دانشکده در چهارچوب دانشکده‌ای که شما بودید.

آقای مصدقی : اشکالاتی مملکت بطور کلی داشت که یک مقدارش در دانشکده بحث میشد. در آن موقع یک مقداری زندگی مشکل بود، یکی از مشکلاتی که همیشه در ایران باهاش مواجه بودیم و باعث تشنجات سیاسی میشد مسئله نان بود در ایران و ترضیباتی هم برای مردم ایجاد میکردند، من یادم است که خوب ما یک مقدار محصولی که در ملایر که تاپستان که من میرفتم آنجا کارم این بود که جمع‌آوری محصول املک خودمان و عموما و کلیه قوم خویشها را بکنیم. ولی خوب چندی که بدست می‌آمد زیاد بدست دولت نمیرسید، برای اینکه متفقین یا میخریدند یا گاهی اوقات از بین میبردند برای اینکه این ترضیبات را در مملکت ایجاد بکنند که مردم ساکت بشوند. آن موقع دیگر ذکر و فکر مردم این بود که بروند یک شای پیدا کنند. نان هم که کیفیتش در تهران فوق‌العاده بد بود. برای اینکه آرد خالصی که به کسی نمیدادند وسایل حمل و نقل فوق‌العاده مشکل بود، نمیشد رفت و آمد. کارهای عمرانی و اینها که انجام نمیشد، و مردم واقعا بی‌کار بودند، دولت از نظر مالی در مضیقه بود وضع خیلی متشنجی در مملکت بود که کسی نمیشد بگوید که اداره کننده کی بود. بعد از این که از دانشکده آمدیم پیرون البته باز هم بهالت وضع مالی دولت کار در مملکت نبود. بنابراین، شانس استخدام برای ما تقریبا صفر بود آن موقع من یادمه که اگر وزارت راه کسی را استخدام میکرد به مهندسین آن موقع ماهی ۳۰۰ تومان بیشتر نمیدادند بعد اتفاقا شرکت نفت تصمیم گرفت که تعدادی بطور دستجمعی استخدام بکند و ماها که به شرکت نفت مراجعه کردیم در یک شویت. بیست نفر را استخدام کردند و با هم فرستادند به آبادان که ما جزء همان عده بودیم.

سؤال : یعنی نوعی کثور بود یا اینکه مصاحبه میکردند؟

آقای مصدقی : نه خیر، مصاحبه کردند با هرکسی. بعد در آبادان که رفتیم ما را دستجمعی گذاشتند در کلاسهای انگلیسی و شرکت تصمیم گرفت که از ما امتحان بکند که آن وقت برای ما خیلی شاق بود این کار، می گفتیم ما که مهندسیم. ولی احتمالا امتحانی که آنها می خواستند بکنند می خواستند ببینند که افراد به چه رشته‌ای بیشتر یا به چه قسمتی از کارشان علاقه دارند و روی این امتحانی که کردند اشخاص را آمدند منتقل کردند به ادارات مختلف. سهم بنده این شد که بروم به اداره ساختمان منازل، آن موقع شرکتی در شرکت نفت کارهای ساختمانی برای شرکت نفت میکرد به اسم شرکت گاستن جان براون (Gosten John Brown) انگلیسی و کارش، مسئولیتش بیشتر کارهای امور ساختمانی بود در خارج از محوطه پالایشگاه.

سؤال : اسم این شرکت چی بود؟

آقای صدقی : گاستن جان پراون؟ گاستن جان پراون و البته کاری که از شرکت می گرفتند بصورت مناقصه یا قیمت واحد بهائی نبود بصورت Costs برای این شرکت کار میکردند و آن کاری هم که آنها به پیمانکارها میدادند خودشان انتخاب میکردند. بدون مناقصه کار میدادند با یک قیمت ثابت به پیمانکارها. که اختصا" در آنجا من شانس کار یاد گرفتن زیاد داشتم. برای اینکه اتفاقا" انگلیسهای که آورده بودند در آنجا و بعنوان رئیس بودند بخصوص رئیسی که در قسمتی که من کار میکردم اینها چیزی نمیدانستند جز اینکه نقشه بخوانند. لذا تمام کارها را به من رجوع میکرد و من شانس کار یاد گرفتن در آنجا زیاد بود. اوائل کار که ما در شرکت وارد شدیم کارندهای ایرانی را بطور کلی بهشان میگفتند Junior Staff و این Staff Junior از نظر زندگی و منزل، رفت و آمد مضیقههای زیادی داشتند دولت هم در قدرتی نبود که به کار کارندهای اداری رسیدگی بکند، امتیازاتی که به کارمندان انگلیسی میدادند اصدا" قابل مقایسه با کارندهای ایرانی نبود.

سؤال : این هنوز یعنی داریم مثلا" از سال ۱۳۲۵، ۱۹۴۶ این وقتها را داریم صحبت می کنیم؟

آقای صدقی : بله، ولی در آن موقع تصمیم گرفته شد که بپایند به مهندسین ایرانی که استخدام میکنند یک امتیازی بدهند و این امتیاز این بود که اینها را بصورت Senior Staff استخدام کنند و ما اولین گروه جوانی بودیم که وارد شرکت شدیم که بهمون میگفتند Senior Staff در آن موقع یکی از چیزهای خیلی جالب در ایران که اتوبوسهای که توی آپادان حرکت میکردند تعدادیشان مال Junior Staff بود، تعدادی Senior Staff و اولین Reaction که ما داشتیم وقتی وارد یکی از اتوبوسهای Senior Staff شدیم که البته کارت داشتیم از انگلیسها نبود از خود ایرانیها بود، بخصوص رانندههای ایرانی که آقا شما اینجا چکار میکنید. ولی بهرحال یواش یواش این قضیه برای مردم آپادانی قابل قبول شد که خوب یک عده ایرانی هم هستند که میشود بهشان گفت Senior Staff ، ولی کارکردن خوب کار خیلی مشکلی بود، برای اینکه اولاً" ما زبان انگلیسی خیلی خوب نمیدانستیم، و سعی هم این بود که بما فرصت داده نشود چون در آن موقع برای تجدید قرارداد یک انگلیسی لازم بود که در درجه اول قبول بکنند که کسی نیست که چاشمین این بشود و برای اینکه این حالت پیش نیاید و واقعا" صرف نظر از اینکه نماینده دولت روی اینکار رسیدگی نمیکرد و اگر هم اتفاقا" خود شرکت به این قضیه متوجه میشد چون به ایرانیها حقوق خیلی کمتری میدادند از نظر مالی هم که می شد که بپایند ایرانی بگذارند جایش، انگلیسیها این شانس را بما نمیدادند، از همه بدتر کسی که در آنجا مزاحم کار ما بود هندوها بودند یعنی من یادم است که در قسمتی که ما کار میکردیم اگر مشخصاتی برای ساختن جاده، ساختمانی ، چیزی وجود داشت در دست هندوها بود مطلقا" ما نمیتوانستیم این را ببینیم ، باید یک چوری از یک جایی پیدا کنیم مشخصات را و کمکم کارندهای هندی و اسرائیلی را که در دستگاه شرکت بودند مرخص کردند.

سؤال : اسرائیلی ؟

آقای صدقی : اسرائیلی هم زیاد بودند بله، در دوران جنگ زیاد بودند و یواش یواش به ایرانیها یک

کمی شانس داده شد که بپایند بالا.

سؤال : بپخشید اسرائیلی میگوئید یعنی یهودیپهائی که در فلسطین بودند و از فلسطین آمده بودند داشتند اینکار را میکردند؟

آقای صدقی : بله، بله، اما همانطور که عرض کردم کار کردن در شرکت در آن موقع با يك مشکلات زیادی مواجه بود و آدم واقعا" بایستی مقاومت روحی اش زیاد باشد که بتواند بماند چون به چاشی هم، مرجعی هم نبود که ما اگر شکایتی داریم برویم آنجا شکایت بکنیم، البته ایرانیها هم صرف از اینکه دولت دخالت نمیکرد یا نماینده دولت قدرتی نداشت که دخالتی بکند، اگر هم می خواستند دخالت بکنند خود ایرانیها متأسفانه مدرکی دست اینها نمیدادند. در يك مورد هم که آمدند رسیدگی کنند که چرا آنقدر این چواشهای ایرانی میآیند در شرکت نفت ول میکنند و میروند، وقتی رسیدگی به پروندهها کردند در تمام موارد ایرانیها نوشتند به علت بدی آب و هوا ما از اینجا میرویم و این باعث شده بود که انگلیسها برای خودشان آبادان را يك مرکزی میدانستند خارج از ایران، و اولین سؤالی که از آدم میکردند که شما آیا آبادان را دوست دارید؟ و یا از این آب و هوا ناراحت نیستید؟ میتوانید بمانید؟ ولی خوشبختانه يك عدهای خوب مقاومت میکردند و ماندند و کار زیاد گرفتند و اینها بعدا" در موقعی که نفت ملی شد کمک موثری برای شرکت بودند. این جریان ادامه داشت تا ۱۹۵۰ یا ۵۱ که بعد جریان ملی شدن نفت شروع شد و البته نمایندگان ایران با دولت، بیشتر مکی که به آبادان میآمد و کارگرها را تشویق و ترغیب میکردند برای اینکه اعتصاب بکنند و تظاهرات بکنند.

سؤال : آقای صدقی قبل از اینکه وارد این ملی شدن نفت بشویم من يك سؤالی داشتم راجع به رابطه بین ایرانیها و انگلیسیها در این دوران و نحوه" به اصطلاح روابط اجتماعیشان بعنوان مثال مثلاً" فرض کنید که استفاده از سهیلاتی که وجود داشت مثل کلوپ، جاهای مختلف دیگر، تبعیضی که نبود، یعنی چه جوری بود؟ آیا شما می توانستید هرجا که می خواهید میرفتید.

آقای صدقی : نه، يك تعداد کلوپهائی بود که باصطلاح مثلاً" یکی از کلوپهائی که در آن موقع معروف بود به اسم Jin Khana Club تعداد ایرانیهائی که عضو این کلوپ بودند انگشت شمار بود. سه نفر یا چهار نفر بقیه ایرانیها عضو کلوپ ایران بودند یا باشگاه ورزشی که داشتند. مثلاً" باشگاه ورزشی تنیس Sovarde مال ایرانیها بود ولی باشگاه تنیس Bream که مال انگلیسها بود خیلی بندرت افراد آنجا عضو بودند و میرفتند. بنابراین واقعا" يك حد فاصل خیلی شدیدی بود بین کارمندان انگلیسی و کارمندان ایرانی و بعنوان مثال خانههائی که تقسیم میکردند میدادند به افراد کارمند ایرانی. این سیستم داشت و آن سیستم عبارت بود از حقوق، ضریبی از حقوق، ضریبی از سرویس خدمت و ضریبی از Grade چون Grade ارتباط داشت با پست اشخاص، و پستهای بالا مال انگلیسها بود و پالنتیجه Grade آنها بیشتر بود، و خانههائی که بهتر بودند با توجه به پایه و سیستم و اگذار میکردند. در نتیجه خانههای خوب برای ایرانیها نمی رسید ولی دلیل اصلی موفقیت انگلیسها که بتوانند این محیط را ایجاد بکنند در شرکت نفت دو تا بود. یکی ضعف دولت و عدم رسیدگی نماینده دولت در شرکت نفت یا در وزارت دارائی و بیشتر اختلافی که بین خود ایرانیها وجود داشت و این سرائی که در شرکت بودند، پنج ، شش نفری که



بودند مثلاً" فرض کنید مثل فریدنی و دکتر فلاح و شمیدانم فاتح و کازرونی و اینها اینکه یک کمی آمدند بالا و جزء کارندهای قدیمی بودند، اختلافاتی که بین اینها بود برای مسائل خیلی بچگانه‌ای باعث شده بود که ایرازی بعنوان یک Community خیلی فشرده قابل توجهی در مقابل انگلیسها وجود نداشت و آنها هم خیلی قشنگ یاد گرفته بودند با یک امتیازی که به یکی از کارندهای ایرازی میدادند بقیه را باهم به جان هم میانداختند. من یادم است که در یکسال ۴۷ - ۱۹۴۶ همین گروه تحصیل کرده آمدند یک انجمنی بعنوان انجمن فارغ التحصیلان در آبادان درست کردند که البته شروع خیلی خوب بود و منظور هم از این بود که بیایند برای حفظ منافع فارغ التحصیلان ایرازی در شرکت نفت یک انجمن درست بکنند که سخنگویی باشد در امور شرکت نفت. درست یادم است که در آن موقعها در ماه اکتبر و نوامبر معمولاً" اضافه حقوق به کارندها میدادند این انجمن در تابستان شروع شده بود و هیئت مدیره تشکیل داده بودند و به یکی از این آقایانی که عضو انجمن بودند آن موقع آمدند ۱۰۰ تومان اضافه حقوق دادند. همان ۱۰۰ تومان اضافه حقوق باعث شد که اختلاف بین این اعضای انجمن بشود و بالنتیجه این هیئت مدیره بهم خورد و انجمن از هم پاشید. البته این قضیه همیشه در اختلاف بین این سران قوم در شرکت نفت همیشه باعث ضعف ایرانیها در مقابل خارجیها بوده، حتی در دوره کنسرسیوم هم این قضیه بود و متأسفانه هیچکس نتوانست این کار را درست بکند این اخلاق و رویه‌ای که ما ایرانیها داشتیم در مقابل آنها که یک گروه فشرده‌ای بودند بعنوان مثال اگر یک وقت رئیس شرکت نفت یک انگلیسی بود، یک اعلامیه یا یک بخشنامه صادر میکرد، به انگلیسها که شروید بشهر، هیچکس به شهر نمیرفت ولی اگر این بخشنامه را از طرف ایرانیها صادر میکرد کسی بان توجه نمیکرد چون هم بستگی هیچوقت وجود نداشت بهرحال تا زمانی که نفت ملی شد وضع ایرازیها بهمین نحوی که توضیح دادم وجود داشت بعد از این که نفت ملی شد و آمدند آنجا البته مکی در آنجا رل خیلی موثری داشت برای اینکه کارگرهای شرکت را متشکل بکند و تظاهرات را راه بیاندازد یکی از چیزهایی در بین کارگرها شایع کردند که اگر نفت ملی شد شما هرکدامتان خودتان صاحب یک لوله نفت خواهید شد. که میکشند بخانه‌هایتان و این قضیه برای کارگرها خیلی قابل قبول بود با قبولش کرده بودند چون وقتی که کارگرها بعد از ملی شدن نفت پانزدهم می شدند در مراسم پانزدهمستگی گاهی اوقات میآمدند پهلوی ما و می گفتند که آقا ما داریم میرویم ولی آن لوله نفت را پشما بخشیدیم بعد از اینکه نفت ملی شد آقای تیمسار ریاحی آمدند به شرکت نفت ولی در اینجا اشتباهی که کردند در دوره صدق، این بود که فکر میکردند که بایستی که افرادی که میآیند فقط از چپه ملی باشد، و یکی از اشخاصی را که فرستادند آنجا. مهندس بازرگان بود و من با آشنائی که با ایشان در دانشکده داشتم بعد از آن در شرکت آمدند و باهم تماس داشتیم باید به جرات بگویم یکی از ثالایق ترین و بی کفایت ترین افرادی بود که ممکن بود یک کاری پیش ارجاع بشود و این مرد بعد هم نشان داد که این قضیه صحیح است.

سؤال : از چه نظر شما این مطلب را میفرمائید. و بازرگان یک نقش خیلی مهمی را در ایران ایفاء کرده به احتمالی در جهت منفی ایفاء کرده از چه جهت میگوئید ثالایق، از نظر قابلیت تصمیم‌گیری یا شناخت مسائل یا....

آقای صدقی : اصلاً" این کار نبود. در یک عالم صوفی‌گری خودش غوطه‌ور بود و مسائل شرکت را از هم تشخیص نمیداد و تصمیمی هم راجع به چیزی نمیگرفت بالنتیجه تمام آن شیرازه و انضباط شرکت در یک دوره چهار ساله یعنی از ۱۹۵۱ تا ۵۴ آن شیرازه از هم گسیخته شد گو اینکه یک مقداری بیکاری باعث بی

اضطرابی میشود چون يك مقداری کار نبود و تنها جایی که کارش وقفه پیدا نکرده بود اداره ساختمان بود چون ما احتیاج زیادی به ساختمان منزل داشتیم. البته مصالح نداشتیم. بنابراین مجبور شدیم که نقشه‌ها را طوری تغییر بدهیم که از مصالح محلی فقط استفاده کنیم. بعنوان مثال در ساختمان‌ها برای پوشش سقف از تیر آهن استفاده نکنیم و پیاپی آن سیستم‌های طاقی ضریبی را که در قدیم با آجر کار میکردند پایین نحو یا دستشویی و یا وسایل حمامی که کاشی کار میکردند. آن موقع ما آمدیم اینها همه را از بتون در کارگاه ریختیم تا بعد از این که اوضاع عوض شد و پولی پیدا کردیم بتوانیم اینها را عوض کنیم و کاشی بکنیم و بعد همین کار را هم کردیم و چون در اشلارها هم يك مقدار زیادی مصالح ساختمانی بود و در آنجا وجود داشت از آنها هم يك مقداری استفاده کردیم و تعداد زیادی در آن دوره خانه ساخته شد. بقیه شرکت خوب کار کم بود و این کار به علت همان پیکاری و نبودن يك مدیریت لایقی که خود این آقایان در خرمشهر شسته بودند و کار شرکت را اداره میکردند تمام نظم و اضطراب شرکت از بین رفته بود و اصراری هم داشتند که هر کاری که میشود بدست افراد حزب ملی انجام بشود در صورتیکه آدم‌های لایقی در خارج از حزب وجود داشتند که میشد بهشان کار مراجعه بکنند کار بدتری هم که کردند آمدند تمام اعضای ارشد شرکت نفت را مرخصشان کردند.

سؤال : یعنی مثل فلاح و اینها را.

آقای صدقی : فلاح را نگامداشتند ولی خوب قدرتش را محدود کردند افرادی مثل کازرونی، قوامی، فاتح، اینها همه را برداشتند از سرکار، کار شرکت در آن موقع خوب بود. درآمدش هم خیلی کم بود. برای اینکه نمی توانست نفت بفروشد به علت تضییقاتی که از خارج ایجاد کرده بودند و بازار نفت را از دست گرفته بودند شرکت نفت با مشکلاتی مواجه بود و برای خرید وسایل و دادن حقوق کارمندان و مضاف بر این در موقعی که آپادان قُرض کار میکرد تعداد زیادی از خارج شرکت ( شهری ) در فعالیتهای شرکت شریک بودند که اینها همه پیکار شده بودند و برای دولت يك مشکل بزرگی ایجاد کرده بودند و متأسفانه يك مقداری از این مشکل گریبانگیر بنده شد چون آمدند تمام این کارگرمایی که سابقه کار ساختمانی هم نداشتند دادند به اداره ساختمان گفتند با این عده چون شهرداری هم پول دارد يك مقداری کارهای شهری انجام بدهیم این کار خیلی واقعا" کار مشکلی بود چون اینها يك عده پیشخدمت و سمیدانم آشپز و کارگر منزل بودند که در آن موقع برای انگلیس‌ها کار میکردند خوب در آن موقع در حدود ۲۵۰۰ نفر کارمند در آنجا وجود داشتند همه يك مستخدم داشتند. و اینها همه را دادند بمن. گذاشتیمشان توی يك مدرسه، یادشان دادیم کارهای بنایی را کار نجاری را و آوردیمشان در کارهای ساختمانی شرکت.

سؤال : آن موقع مسئولیت کارهای ساختمانی شرکت با شما بود.

آقای صدقی : من آن موقعی که با شرکت گاستن جان برون کار میکردم یکی از مهندسين ارشد بودم Title من آن موقع Head Engineer بود که کارهای ساختمانی میکردم بعد از اینکه شرکت ملی شد و انگلیس‌ها رفتند. در یکروز هم رفتند من آخر جوان بودم آن موقع مرا آوردند گذاشتند رئیس اداره ساختمان و کارم کار آسانی نبود. چون من نبود نفر کارمند داشتیم. که از این نبود نفر یک نفرشان فقط دیپلمه بود، بقیه شان دیگر پائین‌تر و مهندس‌اش هم در آن قسمت فقط من بودم. ولی خوب با همه اینها شروع کردیم

بکار. و بعد از چهار سال اداره ساختمان یکی از ادارات قوی شرکت نفت بود و یک عده هم در آن دوره از مهندسين جوان استخدام کردیم در اداره ساختمان. بعد در سال ۱۹۵۴ که دوباره کنسرسیوم برگشت خوب یک مقداری پست‌های بالا را هم دوباره خارجی‌ها آمدند اشغال کردند و عجیب بود که بعد از یک هفته که آنها آمدند شرکت برگشت پیمان پایه انضباط اولیه‌اش، یعنی آن مدیریت آقای بازرگان وقتی حذف شد، دوباره کار افتاد روی چریان غلظت اولیه و همان شرکتی که قبلاً کار میکردند، کار شروع شد ما را بازم بعد از اینکه کنسرسیوم آمد در همین پست اداره ساختمان تشبیت کردند و شرکت یک اداره ساختمانی هم داشت که مسئول کارهای داخل پالایشگاه بود یعنی کارهای ساختمانی پالایشگاه را انجام میداد بعد آمدند شش ماه فرستادند رفتم به انگلیس در پالایشگاهی در جنوب انگلیس که آنها کارهای ساختمانی میکردند یک شش ماهی با آنها Training داشتیم برگشتیم آمدیم و اداره ساختمان داخل پالایشگاه را هم تحویل گرفتیم، یعنی هم داخل پالایشگاه کار میکردم هم خارج پالایشگاه، بعد شرکت باین فکر افتاد که بپایند قانون ملی شدن صنعت نفت را اجرا بکنند. یعنی کارهایی را که مستقیماً ارتباطی با تصفیه نفت در آبادان ندارد اینها را مجزا بکنند و بگذارند در اختیار شرکت ملی نفت، مرا آثوق منتقل کردند به اداره تعمیرات منازل که کار تعمیرات و سرویس رسانی تمام آبادان را داشت. یکمال هم آنجا بودم. آثوق منتقل شدم به شرکت ملی نفت.

سؤال : یعنی از، از کجا منتقل شدید به شرکت ملی نفت.

آقای صدقی : آثوق آنجا کارها دست کنسرسیوم بود. و بعد تصمیم گرفتند که کنسرسیوم فقط مسئول کار پالایشگاه باشد و کارهایی که خارج از پالایشگاه است مجزا بکنند از کنسرسیوم و بگذارند در اختیار شرکت ملی نفت ایران.

سؤال : یعنی شما تا ۱۹۵۱ با شرکت نفت ایران و انگلیس بودید.

آقای صدقی : بله. از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴، با شرکت نفت بودم. بعد با ملی شدن نفت از ۱۹۵۴ شروع کردم با کنسرسیوم تا ۱۹۵۷ - ۱۹۵۷ من رفتم به انگلیس و برگشتیم و ۱۹۵۸ کارهای ساختمان داخل پالایشگاه را هم تحویل گرفتیم و بعد ۱۹۵۹ رفتم به اداره تعمیرات، اداره تعمیرات اولین اداره‌ای بود که (Plan) شده بود منتقل بشود بشهرت ملی نفت، و من با این اداره تعمیرات و منازل رفتم به شرکت ملی نفت، آثوق یک دفتري داشت شرکت ملی نفت در خرمشهر، بعد که تصمیم گرفتند تمام این سازمانها را سوا کنند پایستی یک تشکیلاتی درست میکردند که بتواند تمام این را اداره‌اش بکند، آمدند، یک تشکیلاتی درست کردند به اسم امور غیر صنعتی که کارش عبارت از همین ساختمانیهای خارج از پالایشگاه بود تعمیرات خارج از پالایشگاهها بود، بیمارستانها بود، بهداری، دانشکده و مدارس، غذا رسانی، رستورانها، باشگاهها. و من آدم شدم General Manager امور غیر صنعتی، البته روز اولی که بمن این پست را دادند من خودم بودم و یک منشی و یک کارمند، بعد بیواش بیواش این ادارات را تحویل گرفتیم در نتیجه امور غیر صنعتی در حدود دوازده هزار نفر شده بود کارندهای ما - این کار را من ادامه دادم تا ۱۹۶۱ یعنی از ۱۹۶۰ شروع کردم تا ۱۹۶۶، در ۱۹۶۶ چون عین این پست هم در مناطق نفت خیز بود که آنجا را اداره میکرد. بعد آمدند گفتند که، تصمیم گرفتند شرکت نفت که این دو تا پست را یکی بکنند که کار خیلی شاق و مشکلی

بود. چون من مجبور بودم که سه روز در هفته در آپادان کار بکنم و سه روز در مناطق نفت خیز باشم. رفت و آمد و اداره کردن مناطق نفت خیز هم یک جای پراکنده‌ای بود و مرکز البته در مسجد سلیمان بود ولی خوب اهواز و گچساران و آغاچاری و بندر شامپور و بندر معشور و خارك و اینها همه جزو حیطه این کار آنجا بود. در این موقع که دولت شروع کرده بود مذاکره با شوروی‌ها برای ایجاد این خط لوله گاز، مبالغاتی کرده بودند که لوله‌ای که برای این خط لازم است اینها اگر در داخل ملکیت بسازند چون خرج حمل و نقل لوله در مقابل خرج حمل و نقل ورق فولاد خیلی قابل ملاحظه است بهصرف ایران خواهد بود که بپایند این کارخانه را در ایران بسازد و لوله را خودش تهیه کند. البته من از این کار اطلاع نداشتم که واقعا" دارند یک همچین کاری میکنند. ولی یک روزی آقای دکتر اقبال در مسجد سلیمان بمن گفتند که ما از شما میخواهیم که بشوی مدیر عامل شرکت لوله سازی. در ضمن، گفتیم من این همه کار دارم چطور می‌شود اداره‌اش کرد. بهرحال گفتند چاره‌ای نیست شما در جنوب هستید و این کار هم در جنوب ساخته میشود باید هم قبول کرد که نه من، نه هیچکدام از کارمندان شرکت که قرار بود، این کار را اداره بکنیم. اصلا" شمیاداستیم کارخانه لوله سازی چی هست و چه جور می‌سازندش و اصلا" لوله را چه جور می‌سازند بهرحال من اینکار را قبول کردم و کار ساختمانی‌اش در اهواز شروع شد. ساختن کارخانه و سوار کردن وسایل و ماشین آلات کاری نداشت، میشد نظارت بکنی و پیمانکاری هم که داشتیم یک پیمانکار امریکائی بود. ولی مشکلی که ما داشتیم لوله ساختن بود. یعنی لوله‌ای بسازیم که inspector صاحبکار این را قبولش بکند. در آن موقع البته آلمانها یک قیمتی داده بودند برای ساختن این کارخانه در حدود بیست و پنج میلیون دلار و یک شرکت امریکائی که برنده این کار شد با سی‌زده میلیون دلار این کار را ساختند. بالنتیجه، یک زد و خورد خیلی پشیمانی بین نماینده آلمان بود در ایران و نماینده‌های امریکا، و آشوقت منم مرکز این زد و خورد بود برای اینکه کار هم اشکال پیدا کرده بود و نمی‌توانستیم واقعا" لوله بسازیم و شرکتی هم که این را ساخته بود خودش تجربه‌ای در این قطر لوله نداشت. قطر لوله‌ای که خودشان می‌ساختند و من رفتم کارخانه‌شان دیدم. یک کارخانه داشتند که بین ۶ تا ۹ اینچ لوله می‌ساخت ولی قطر این لوله‌ای که ما می‌ساختیم ۴۲ اینچ بود و کارخانه‌ای بود که از شوعش یکی در ژاپن سوار کرده بودند و دومیش در اینجا.

سؤال : این شرکت در کجا بود که شما رفتید دیدش .

آقای مصدقی : این شرکت ژاپنی در...

سؤال : نه، نه، شرکت امریکائی که داشت.

آقای مصدقی : شرکت امریکائی شرکت ترانس بود در امریکا، ولی وقتی من رفتم به ژاپن حتی برای دیدن آن کارخانه چیزی بمن نشان ندادند یعنی ما را بردند روی یک پلاتفورمی که از آن بالا کارخانه را می‌دیدیم و هیچ آدم وارد نمیشد که اینها چکار دارند میکنند البته آنها موفق بودند و کارشان خیلی خوب بود بالنتیجه در حدود ۸ - ۹ ماه برای اینکار گرفتاری داشتیم که لوله‌ای بسازیم که مورد نظر باشد بعد از ۸ - ۹ ماه راه افتاد و البته این شرکت با اینکه برای خودش چیزی نمی‌ساخت پولش را هم دولت داده بود ولی خوب بعدما یک شرکت موفقی شد برای اینکه بعد از چند سال دیگر کارش هم خوب بود، ما این یک تزی بود که من مرتب در سخنرانی‌هایم راجع به این موضوع‌ها صحبت میکردم که ما قبل از اینکه خودمان را

آماده کنیم برای یک کاری و پرویم Training ببینیم و وارد بشویم. وارد یک کاری میشویم که اصلاً اطلاع نداریم. بعد آثوق انتظار داریم اینکار خوب بشود که امکان ندارد. یعنی از نظر مکانیکی و الکتریکی ما اشکالی برای اداره کردن این کارخانه نداشتیم. ولی لوله‌سازی خودش یک فنی است. من آثوقتها اینها را تشبیه میکردم بکار آشپزی، آشپزی خوب یک مقدار مواد غذایی را قاطی‌اش میکنند ولی یک کسی مژه غذایی خوبست و یکی بد است و هیچ دلیلی هم ندارد فقط نمیداند چکارشان بکند. ما هم در آنجا نمیدانستیم که چه میکنیم که این اشتباهات را میکنیم که لوله قابل قبول نیست یعنی نه جوش خوبست نه فرم خوبست بهرحال بعد از ۸ - ۹ ماه تازه شروع کردیم محصولی ریختیم بیرون که مورد قبول Inspector بشود در این ۸ - ۹ ماه. خوب واقعا خیلی کار مشکلی بود. واقعا فشار روحی عجیب بود. چون از یک طرف من، از طرف دولت تحت فشار بودم که چرا لوله نمیسازیم و از یکطرف نمی توانستیم این کار را بکنیم. Frustration عجیبی بود. و کارمندا میخواستند بگذارند در پروند مباحثی که عرض کردم کارمندا آن شرکت آمریکایی هم بما کمکی نمیکردند، ژاپنی‌ها میتوانستند این کار را بکنند ولی نمیکردند حاضر نبودند.

سؤال : حاضر نبودند که بیايند و کمک کنند که شما این راه بیابادازید.

آقای مصدقی : دلیلش هم این بود ما در این ۸ - ۹ ماهه که نمی توانستیم لوله بسازیم دولت مجبور بود پروند از خارج لوله بخرد.

سؤال : لوله ژاپنی بخرد.

آقای مصدقی : لوله ژاپنی بخرد و ژاپنی‌ها به ما این کمک را نمیکردند چون عین این کارخانه ما را داشتند ولی نمیدانستند اشکال کجاست بهرحال بعد از ۸ - ۹ ماه با سیستم **Fail and Error** ما یاد گرفتیم که حالا چی کار میشه بکنیم فقط برای خط طرح از این کار من استفاده کردم. برای خط طرح لوله دومی که میخواستیم بسازیم که لازم بود. یک لوله ۵۶ اینچی بسازیم. و یک کارخانه دیگر سوار بکنیم. و پراساس همین مطالعات اقتصادی نتیجه‌اش مثبت بود، که اگر ما این کارخانه را بسازیم پهنج دولت ایران خواهد بود و عملاً هم شد. برای اینکه بعد از انجام یک طرح کارخانه مستهلك شد و پولش را درآورد. آن موقع من آدم ۵۰ نفر از کارمندا می که باز هم سابقه داشتند فرستاده‌شان چهار ماه در این کارخانه جدیدی که می ساختیم Training و حضور هم داشتیم موقعی که این کارخانه را سوار میکردند و سفارش میکردند و پازش میکردند به تمام جریاناتش وارد شدم بعد نتیجه‌اش این شد که وقتی برگشتیم این کارخانه را سوار کردیم بعد از ۱۵ روز ما توانستیم کادر و لوله‌ای بسازیم که مورد قبول Inspector ها بود و بدون اشکال و روزی دوپست تا لوله میساختند که وزن هر لوله‌ای هم یعنی پله ۸ تن بود و هیچ درگیری نداشتیم. و بعد از انجام این طرح یعنی لوله‌های که برای این طرح دوم میساختند، قیمت این کارخانه که در حدود ۵۰ میلیون دلار بود مستهلك میشد.

سؤال : آیا در این کارخانه دوم عملاً تمام کار را ایرانی‌ها میکردند؟

آقای صدقی : تمامشو دیگه. همینطور واقعا یکی از طرحهای اقتصادی خوبی بود که در ایران انجام شد ولی خوب متأسفانه مردم ازش اطلاع نداشتند یعنی از اون چور طرحهایی که در ایران انجام شد اطلاع نداشتند بیشتر وقتی مردم جنبه Critique نسبت بدولت میخواستند بکنند میرفتند سراغ طرحهایی که میگفتند موثراست ، درصورتیکه این کار واقعا يك کار خوب فنی بود که تعداد دو هزار نفر کارگر را مشغول میکرد. پشهون کار میداد، و بعد پولساز بود از نظر دولت ایران. بعد در ۱۹۶۹ من از آبادان واقعا خسته شده بودم و فکر هم میکردم که کاری در تهران برای من نباشد و در بخش خصوصی خیلی شانس زیاد داشتم من پروم کار بکنم. این است که آمدم به شرکت پیشنهاد کردم که با اینکه کار آبادان خیلی خوبه و خوب امتیازات همه هست و اینها ولی من ۲۴ ساله که در جنوب کار میکنم و فعلا برای من کاری ندارید خواهش میکنم اجازه بدهید که من قبل از موعد بازشسته بشوم. آن موقع هم مرحوم دکتر اقبال رئیس شرکت بود و فرمودند که فکر نمیکنم که اعلیحضرت با این امر موافقت بکنند. ولی بگذارید بفرمایم پرساشم. بعد از یکی دو روز من را خواستند و گفتند که فرمودند که پرومید شرکت گاز. و من در مه ۱۹۶۹، آمدم تهران در شرکت گاز. باز هم بدشانسی در شرکت گاز با وضعی مواجه شدم که هیچی نداشتیم.

سؤال : از اول دوباره باید همه، همه چی شروع بشود.

آقای صدقی : شرکت گاز عبارت از يك تعدادی کارمند اضافی بود. که از سازمانهای مختلف شرکت نمی خواستند، جمع شده بودند آنجا و از مسائل کار هیچی نبود. ( پایان نوار يك آ )

### شروع نوار ۱ ب

سؤال : قبل از اینکه وارد مطلب گاز بشویم من دو تا سؤال داشتم که شاید شما بتوانید روشن بکنید، یکی از آنها در واقع این هست که وقتی که نفت ملی شد يك تعداد از کسانی که در طی سالها يك مقدار تجربه اندوخته بودند این ها را کنار گذاشته اند دلیلش چه بود ؟ آیا دلیلش این بود که اینها با انگلیسیها نزديکتر بودند یا اینکه مسئلهای بود بین اینها در ( Rank and File ) کسانی که کار میکردند یا اینکه فقط مسئله سیاسی داخلی بود و چپه ملی و اینها باهم نمی ساختند یا ترکیبی از اینها ممکن است يك کمی روشن کنید.

آقای صدقی : اینها يك چهار و پنج نفر از رؤسای ارشد شرکت بودند که کنارشان گذاشتند که البته عامل اصلی که زیاد تبلیغات میکرد خود مکی بود. اینها تعداد افرادی بودند که در دوره جنگ در خدمت شرکت بودند و وقتی که جنگ تمام شده بود کاری که در آن دوره کرده بودند آمدند بهشان مدال دادند از طرف شرکت و این را کردند پیراهن عثمان برایشان و اینها را پیروشان کردند البته بیشتر جنبه سیاسی بود و یا میشود گفت جلب احمق کردن و به مسئله کار و کار باید چه چوری اداره بشود توجهی نمیکردند. عدم توجهشان هم اینست که يك کسی وقتی خودش کاری نکرده و یا نمیداند، نه ارزشش را میداند، و نه میداند چقدر کار لازم دارد، و نمیداند که چه تخصصی لازم دارد که اینکار بشود حتما الان خاطر من هست که یکی از این آقایان چپه ملی که رفته بود به خرمشهر آن موقع ارکاندیشن شرکت کار نمیکرد در خرمشهر. ما يك دستگاهی داشتیم مال بیمارستان که تازه می ساختیم و آنرا استفاده نمیکردیم دستگاه ۱۵۰ تنی مرا

خواستند گفتند پسر جان میشود این را در یک هفته باز بکنی بیای اینجا سوارش بکنی آن ریزکاری کار را نمی دانستند که چه هست و در نتیجه اینها را بیرون کردند که من فکر میکنم که عملی درستی نبوده ولی خوب کردند. کنسرسیوم که آمد سرکار اینها را دوباره استخدام کرده بودند، و همه شان برگشتند غیر از فاتح. علت نگه داشتن دکتر فلاح هم در آن موقع این بود که دکتر فلاح در آن موقع کار موشری در شرکت نفت داشت آن وقت رئیس دانشکده نفت بود ولی نگهش داشتند ولی بقیه رؤساء شرکت را بیرونشان کردند.

سوال : وقتی که کنسرسیوم آمد کسانی که در شرکت نفت کار می کردند، اینها واکنششان نسبت به قرارداد جدید چطور بود.

آقای صدقی : حقیقت امر از وضع مختل شرکت و نداشتن پول و نخریدن کار، مردم دیگر ناراحت و خسته شده بودند و دلشان میخواست که واقعا یک نظامی در شرکت برقرار بشود و حداقل از نظر شخصی هم که نگاهش بکنی اضافه حقوق و مزایای پیمان بدهد آمدن کنسرسیوم نشانه این بود که کار شروع خواهد شد و وضع مالی شرکت بهتر خواهد شد ولی رابطه بین کارمندان ایرانی و کنسرسیوم غیر از رابطه بین ایرانیها و کارمندان شرکت نفت ایران و انگلیس بود برای اینکه اولاً اینها بعزت ملی شدن و کار کردن چهار سال برای خود یک کانسیدنسی (Confidence) ایجاد کرده بودند و یک مقدار کارها را اداره میکردند وقتی آمدند بازم ایرانیها تعداد زیادتری سرکار بودند. لذا قبول کنسرسیوم خیلی راحت تر بود از قبول کارمندان شرکت نفت ایران و انگلیس، البته آنها هم سیاستشان فرق کرده بود و سعی هم کرده بودند از افراد قدیمی که آن موقع در کنسرسیوم بودند کسی را نیاروند در شرکت نفت.

سوال : این کنسرسیوم تازه که آمد ترکیبش از نظر باصطلاح کسانی که مال کشورهای مختلف بودند امریکائی، انگلیسی، فرانسوی و غیره مثل ترکیب خود کنسرسیوم از نظر قانونیش بود یا اینکه علی الاصول خود انگلیسیها آمدند بیشتر دوباره.

آقای صدقی : نه، تعداد افرادی که این دفعه آمدند از همه فرقه‌ای درش بود یعنی فرانسوی، انگلیسی، امریکائی، هلندی بیشتر، اینهایی که قبلاً هیچ نداشتیم و این مسئله پورسانتاز را هم رعایت میکردند از نظر کارمند و چه از نظر کار دادن به پیمانکار خارجی آن موقع. من یادم هست یک وقتی تقریباً یکسالی که من نبودم رفته بودم به خارج کارها را در اداره ساختمان تقسیم کردند بین پیمانکار امریکائی، انگلیسی، هلندی، و فرانسوی و تمام پیمانکاران ایرانی را گذاشتند کنار وقتی که من آمدم با این قضیه مواجه شدم و اولین کاری که کردیم مناقصه‌ای که دادیم پیمانکاران ایرانی را هم دعوت کردیم. در نتیجه قیمت هم خیلی پایین بود همه رفتند کنار و این قضیه خیلی برای کنسرسیوم خوش آیند نبود ولی خوب همان موقع اینکار مواجه شد با انتقال اداره ساختمان به شرکت ملی نفت کاری دیگر نمی توانستند بکنند. ولی خوب خیلی اختلاف قیمت زیاد بود بین آن کاری که خارجیها میکردند و پیمانکاران داخلی، حرف من این بود که برای کارهای فنی مشکل درست است ما لوازم را پایست از خارج بیاوریم ولی برای خانه سازی دیگر عمه بنا میتواند بسازد دیگر لازم نیست که از خارج آدم بیاوریم و پیمانکاران ایرانی خوب خیلی سریع تر و ارزانتر کار میکنند.

سؤال : این کنفرسیوم که آمد یعنی این شتام تازه که شروع پکار کرد شرکت ثغت رئیسش کی شد.

آقای صدقی : در کجا، در شرکت ملی ثغت .

سؤال : بهله، شرکت ملی ثغت .

آقای صدقی : مرحوم اشتظام بود.

سؤال : مرحوم اشتظام بود که بود تا... .

آقای صدقی : ۱۹۶۴.

سؤال : یعنی از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴ در واقع در این مدت که خوب شما هیچ خاطراتی از اشتظام دارید که.

آقای صدقی : اشتظام، من خیلی پرايش احترام قائل بودم. بسیار مرد خوبی بود و یکی از کارهاییکه در دوره اشتظام شد که بحق باید کار خیلی درخشانی پرايش قلمداد بشود و مرحوم هویدا هم در این کار خیلی مؤثر بود طرحی درست کرده بودند در آن موقع و فشار میآوردند به کنفرسیوم در هر جلسه سالیانه کنفرسیوم که میآمدند این طرح را عنوان میکردند به اسم ایرانشیزیشن و طرحش این بود که هر موقع قرار است يك کارمند خارجی پیاورید در کنفرسیوم قبالا" بایستی در شرکت ثغت پپیشیم که کسی ایرانی وجود دارد برای این کار یا نه و اگر نداشت آن وقت شرکت ثغت پشما اجازه پدهد که يك کارمند خارجی استخدام کنید. البته این طرح ایرانشیزیشن خیلی کنفرسیوم را ناراحت کرده بود فوق العاده سخت ولی خوب خیلی خوب بود، و یکی از بهترین کارهای بود که در دوره صنعت ثغت انجام شده بود متأسفانه بعد از رفتن اشتظام هم این کار ادامه پیدا نکرد یعنی به این شدت کنترلش نکردند و نتیجهاش این بود که تعداد کارندهای خارجی بین ۱۹۶۴ و یا ۱۹۷۸ که من آمدم خیلی زیاد شده بود چون کارمندان ایرانی پپوش کشیده شدند آمدند تهران و پستهای جنوب همه را دادند به کارمندان خارجی و کار اشتظام یکی از کارهای خوبش این بود و در دوره ای که ایشان البته شروع کردند شرکت ثغت پد اهمیت پیدا کرده بود در مقابل کنفرسیوم دلیلش هم این بود که افرادی که داشتند افراد لایقی بودند و یکی از مشکلاتی که ما داشتیم مشکلات اداری بود با شرکت ثغت از نظر حقوق حقه کارمندان و کارگران مقررات و پروسیجرهای ( Procedure ) که باید نسبت به کارمندان اعمال بشود. و در آن موقع کسی که این کار به شدت تحقیق میکرد در مقابل کنفرسیوم بود و این کار را انجام میداد خلیل کازرونی بود.

سؤال : سید.

آقای صدقی : بهله ، یکی از اشتباهات بزرگ بعدی این بود که خلیل کازرونی را بعلت مسائل پچگانه برداشتندش اصدا" و آدهای دیگری که گذاشتند آنجا در کاپاسیته ای ( Capacity ) نبودند که در مقابل شرکت کنفرسیوم عرض اندام پکنند یا طرحی درست پکنند که آنها اجرايش پکنند پالنتیجه شروع کار



عوض شده بود امور اداری کنسرسیوم مطالعه میکرد، طرح درست میکرد، میداد به شرکت ملی تصویب میکرد انجام میداد.

سؤال : دلیل خاصی وجود داشت برای اینکه آدمهایی مثل مثلاً" کازرونی که میگوئید در کارهای اداری از قرار معلوم تبحر پیدا کرده بود آدم کارآمدی بوده اینها را بردارند یعنی بر سر مسائل شخصی یا اینکه....

آقای صدقی : مخلوطی از همه چیز بود. بله، البته باعث تاسف است یعنی اگر کسی به جنبه کار نگاه میکرد یک آدمهایی مثل کازرونی را نمیگذاشتند کنار، یک آدمی مثل حسن مشیری را نمیگذاشتند کنار، اینها را نگاه میداشتند، جنبه کار را پیش نگاه بکنید چون یک منیجر خوب آن کسی است که ممکن است یک کسی را دوست نداشته باشد حاضر هم نباشد دعوتش بکند بباید خانه اش پاهاش چائی بخورد ولی تا زمانی که کارش را انجام میدهد باید بماند و ازش حمایت بکند که کارش را انجام بدهد. ولی این جنبه بهرحال در شرکت ملی نفت متأسفانه رعایت نمیشد و اینها را میگذاشتند کنار در نتیجه امور اداری مرتباً شروع شد به ضعیف شدن در مقابل کنسرسیوم و آن طرح چالب ایرانشیزیشن بدست فراموشی سپرده شد.

سؤال : حالا با اجازه تان پرویم به همان مسئله گاز که شما وارد شدید در تهران و شرکت گاز که از قرار معلوم چیزی نبود غیر از اسم برای اینکه.

آقای صدقی : اولاً" پایمستی قبلاً" بگویم که علت وجودی شرکت گاز این بود که مسئله سوختن گاز در ایران خوب یک مسئله قابل توجهی بود ولی در زمان شرکت نفت ایران و انگلیس اقدامی راجح پیش نمیگردد چون کار هم مطلقاً" دست آنها بود، حتی پخش داخلی را هم آنها اداره میکردند، دولت کاری نمیگردد بعد از اینکه کنسرسیوم آمد، شرکت ملی نفت می توانست این کار را انجام بدهد ولی بهلت شعب مالی هم اقدامی نکردند و پرتابه زیادی هم برایش نداشتند. بعد به این فکر افتادند که بیایند یک لوله ۱۶ اینچی بکشند بیایند به اصفهان. حالا چرا این کار را میخواستند بکنند اصفهان بچه دلیل، آنهم خیلی روشن نیست. ولی این هم پرتابه ای بود، بعد مسئله مذاکره با شورویها پیش آمد و خرید گاز، خرید ذوب آهن از ایشان، پالنتیجه طرح اول شاه لوله گاز پیشنهاد شد و تصویب شد و رفت برای معرفی و شروع شد.

سؤال : در سال ۱۹۶۶.

آقای صدقی : اوائل ۱۹۶۶ بعد از اینکه این کار شروع شد متوجه شدند که برای اداره این کار و پالنتیجه در آتیه هم برای اداره تمام گاز مملکت این را نمیشود یک سکنشی ( Section ) از شرکت ملی نفت اداره اش بکنند. برای گاز باید یک شرکت درست بکنند که بتواند خودش مستقلاً" عمل بکند. آمدند شرکت ملی گاز را ایجاد کردند ولی خوب در آن موقع شرکت ملی گاز کاری نداشت یک کمی کار جزئی داشتند توزیع یک مقدار گاز بیوتن و پروپین بود که از پالایشگاه تهران می گرفتند و توزیع میکردند همین. چیزی، وسائلی هم هیچ چیز نداشتند من یادم میآید شرکت ملی گاز یکی دو تا ماشین کهنه داشتیم یک یا دو تا دوچرخه. از وسایل گاز چیزی نبود و قرار هم این بود که در اکتبر ۱۹۷۰ خدمت شاه لوله گاز

راه پیفتند فرصت زیادی هم برای مهیج کردن خودمان نداشتیم. اینكه این دوره از مه ۱۹۶۹ تا اکتبر ۱۹۷۰ از نظر كاری دوره سختی بود كه بشود این وسائل را رفت اولاً" مطالعه كرد چه باید بخریم و سفارش بدهیم بیاید. در اکتبر ۱۹۷۰ تقریباً" ما از شئرها وسائل آماده شده بودیم يك مقدار روش ها نوشته بود ولی راجع به كار اطلاع نداشتیم كه اصلاً" این خط شاه لوله گاز چه هست .

سؤال : آقای صدقی بپخشید این شركت گاز شما مدیر عامل شركت گاز شدید يك هیئت مدیره داشتید كه لابد مثل هر چیز دیگر يك مقداری از دولت بودند تویش .

آقای صدقی : تمام شركت نفت بودند.

سؤال : همه مال شركت نفت، رئیسش آنوقت دكتور اقبال رئیس شركت نفت بود.

آقای صدقی : ایشان رئیس هیئت مدیره بودند.

سؤال : رئیس هیئت مدیره بودند اعضاء هیئت مدیره هم از شركت نفت بودند.

آقای صدقی : بله، ولی مدیر عامل شركت گاز هم جزء هیئت مدیره بود.

سؤال : جزو، هیئت مدیره بود خوب .

آقای صدقی : بعد از چینه كار اطلاعی نداشتیم چون شركت ملی نفت این كار را میساخت و نظارت میکرد چون هنوز وقتی كار ساختمانی شاه لوله گاز شروع شده بود شركت ملی گاز هنوز وجود نداشت در نتیجه آنها خودشان ادامه میدادند و میساختند و پایستی ما از اکتبر ۱۹۷۰ كه مراسم افتتاح بود باید تحویل میگرفتیم.

سؤال : یعنی لوله را می ساختند.

آقای صدقی : بله.

سؤال : یعنی همان شركت لوله سازی خودتان را داشتید.

آقای صدقی : یعنی لوله سازی آن موقع لوله تهیه میکردند. ولی اصل عمل انجام ساختن طرح بود. خوب ویت استیشن ها ( Weight Station ) خط لوله و همه اینها را شركت ملی نفت با پیمانكار خودش و مهندس مشاور خودش انجام میداد. بعد ما كه می خواستیم كار را حالا شروع بکنیم آن كارمندی كه ، گروهی كه جمع شده بودند در شركت ملی گاز از این كار هیچ اطلاعی نداشتند اتفاقاً" مهندس مشاورى كه داشت آن كار را میساخت يك قراردادی با شركت، گاز داشت برای تهیه كارمند برای شركت گاز برای اوائل

راه اندازی این کار، من خواستم و به آنها گفتم در این کار تو بایستی هما پگوئی که این کار چه هست اصدا". تو ساختی برای شرکت ملی نفت گفت که من مهندس مشاور شرکت ملی نفت هستم اجازه ندارم این کار را بکنم ما به تو پول میدیم. سه ماه پولش را توقیف کردیم کارمندان هم برای ما کار میکردند منتهی به او پول نمیدادیم پول کارمند را میدادیم چیز اضافی که بایستی او بگیرد پیش نمیدادیم بعد از سه ماه مجبور شدند آمدند برای ما یک دوره پرزنتیشن (Presentation) درست کردند که در حدود ۱۵ روز طول کشید و هر روز ۱۰۰ نفر کارمند را میآوردند توی سالن کنفرانس روزی ۵ ساعت برای ما توضیح میدادند از (A - Z) با اسلاید، پیکوگراف، نقشه، که چه چوری دیزاین کردند چه چوری ساختند، چه تاسیساتی روی کار گذاشتند، چه وسایلی روی کار گذاشتند، چه چوری کار میکنند، بعدش که کار شروع شد، یعنی مراسم افتتاح که انجام شد و اعلیحضرت تشریف آوردند در آستارا روسها آمدند آنجا این کار تمام شد از فردا هما گفتند که ما شروع کنیم. که بایستی طبق قرارداد هم به روسها گاز تحویل میدادیم در ضمن قرارداد گاز هم هنوز امضاء نشده بود یعنی دولت رفته بود یک پروتکلی امضاء کرده بود ولی بیتل (Detail) قرارداد گاز خودش یک مسئلهای بود که بایستی این را بشینیم با روسها درست کنیم. ولی اداره کردن این کار برای ما اشکالی نداشت. یعنی از اول که شروع کردیم میتوانستیم تا حدودی کار را انجام بدیم جزء مسائل خیلی چالپ در آنجا. این در قرارداد یک کلوژی (Clause) هست در قرارداد بین المللی بعنوان پثالتی که اگر روسها آماده بودند و شرکت گاز پشان گاز تحویل نمیداد بایستی یک پثالتی میداد و اگر شرکت گاز آماده بود و روسها تحویل نمیگرفتند بایستی روسها یک پثالتی میداد ولی با وضعی که ما داشتیم معنایش این بود که ما در آخر سال ۱۹۷۰، ۱۹۷۱ علاوه بر یک مقدار گازی که تحویل میدیم باید یک چک هم به روسها بدیم چون گرفتاری این کار پنلر میآید زیاد خواهد بود سعی من این بود این کلوژ را در قرارداد نگذاریم. وقتی که رفتیم به شوروی در آنجا البته من قبلا هم گزارش داده بودم و دستور من این بود چه کاری را بکنیم یا چه کاری را نکنیم و کلوژ هم اضافه نشود. کلوژ هم یک کلوژ بین المللی است کارش همیشه کرد. وقتی که رفتیم به مسکو در آنجا من قیمت گاز را عنوان کردم و گفتم که چون قیمت گاز قیمت بین المللی نیست ما این کلوژی را که شما اسمش را میگذارید کلوژ بین المللی قبولش نداریم و اگر بخواهیم این کار را بکنیم بیائیم قیمت گاز را بیاوریم به قیمت بین المللی و بعد این کار را انجام بدیم آن موقع قیمت گاز ۱۸/۱۸ بود.

سؤال : ۱۸/۱۸ سنت .

آقای صدقی : برای هر..... صحبت این بود که این را بیاوریم بکنیم ۷۷ سنت آشوقت من این کلوژ را قبول دارم برای این یک هفته در مسکو در زد و خورد بودیم بالاخره مرا در یک جلسه ای دعوت کردند شورویها البته مرا معرفی نکردند آشطورش که من دیدم ولی گفتند ایشان معاون وزارت گاز است و هفت و هشت نفر دور میز نشسته بودند بمن گفتند که شما بیائید از این فشار که میآورد برای تجدید قیمت گاز صرفنظر کنید مطلب شما از آن قضیه خودمانی بود و در نتیجه قراردادی که ما امضاء کردیم قرارداد اولیه این کلوژ رویش نیست و گاز از طریق شوروی که شروع شد در حدود هشت سال اول یا اوائل ۱۹۷۸ تمام قروضی که دولت از شوروی گرفته بود برای ساختن کارخانه ذوب آهن همه مستهلك شد. بعدش شورویها تماس گرفتند با دولت ایران برای اضافه کردن گاز برای یک خط لوله دیگر. دعوت کردند ما رفتیم به مسکو آنجا که مذاکره میکردیم گفتند ما پول نداریم این کار را بکنیم.

سؤال : این چه وقت این چه زمانی است .

آقای صدقی : این در حدود ۱۹۷۲، ۱۹۷۴ گفتند ما پول نداریم این کار را بکنیم ولی قراردادی که با شما می بستیم قرارداد تهاتری است. ما گفتیم که چیزی از شما نمیتوانیم بخریم الان هم که این سالی ۲۰۰ میلیون دلار گاز را می فروسیم حتی بازپرداخت این تهاتری برای ما مشکلی ایجاد کرده و در نتیجه بعد از مدتی با آلمانها آمدند و پیشنهاد این بود که ما بیاییم گاز را تحویل شورویها بدهیم، آنها از خط شمالی سیبریشان تحویل آلمانها بدهند و پول این گازی را که ما در مرز شوروی تحویل میدیم این پول را به ارز به ما بپردازند نه به ارز آلمان. حصول این پیشنهاد مورد قبول واقع شد و پنجاه مویرت دادند که بروم به شوروی بپیمیم چکار میکنند قریب دو سال این جلسات ما برای این امر بین ما و آلمان و شوروی که بعد هم فرانسه و اطریش هم وارد کار شدند طول کشید علت طول کشیدن مذاکرات هم اولاً تم مذاکرات بود برای اینکه پایستی به انگلیسی یا فرانسوی صحبت بکنیم باید یک کسی به روسی ترجمه اش بکند بعد جواب روسها را بدهد بعد دوباره.

سؤال : یعنی باید ترجمه بشود دوباره به روسی .

آقای صدقی : بعدوه، اداره کردن جلسات کار مشکلی بود معمولاً در هر نقطه ای که این جلسه تشکیل میشد آن مهندسار میشد رئیس جلسه من موقعیکه میآمدند تهران و رئیس جلسه بودم اداره کردنش مشکل بود برای اینکه هر مطلبی که عنوان میشد روسها ازش یک بهره برداری سیاسی میکردند و بین این منجمنت های مختلف ایران و آلمان و فرانسه اطریش و روس رسیدن بیک توافق کار خیلی مشکل بود. بهرحال بعد از دو سال این کار انجام شد و یک قراردادی امضاء شد ما هم آن قرارداد را امضاء کردیم. از همه جالبتر اینکه بین خود روسها هم در این جلسات زد و خورد عجیبی بود برای کمب قدرت که ما میدیدیم.

سؤال : نماینده های روس که خودشان در آنجا بودند.

آقای صدقی : چون در یک مرحله اش برای تجدید نظر در قیمت گاز یکی از آقایانی که آمده بود آنجا رئیس آن گروه بود و ثمر دومیش معاونش بود اینها وقتی که آمدند ایران موفق پرنگشتند این بود که ما میخواستیم به ایشان قبولانیم و قیمت گاز رسید به ۷۴ سنت از ۱۸ سنت .

سؤال : از ۱۸ سنت ۱۹۷۰ رسید به ۷۴ سنت در ۱۹۷۴.

آقای صدقی : تقریباً این اندازه، بعد از اینکه برگشتند آمدند برای مذاکره در واقع این خط لوله جای این دو تا عوض شد آنکه معاون بود شد رئیس ، آنکه رئیس بود شد معاون در نتیجه آنکه معاون بود یک کاری میکرد که این موفق نشود و گرفتاری برای ما ایجاد میکرد در مرحال آن قرارداد که امضاء شد کار شروع شد یک طرح خیلی بزرگی بود در حدود دو پلین و دو بیست میلیون دلار خرج این کار میشد ولی تا اوائلش در مرحله اول در حدود ششصد و چهل میلیون دلار در سال بدون در نظر گرفتن اینکه در خط لوله ما ده میلیارد متر مکعب گاز داشتیم برای مصرف داخلی که جزو اقتصاد این طرح اصلاً حساب شده بود.

سؤال : يك پونسی ( Bonus ) بود که میگرفتید.

آقای صدقی : اقتصاد طرح فقط پراساس صادرات گاز بود به شوروی برای آلمان بعد يك مقدار هم بهش اضافه کردیم برای چکسلواکی بهرحال ششصد و چهل میلیون دلار به آن قیمت قبلی که بعداً عوض شده بود میرسید به سالی يك میلیون دلار در سال یعنی در حدود سه و چهار سال این کار مستهک میشد. با این طرح البته هیچکس موافق نبود، یعنی خارجی ها بطور کلی . من یادم میآید روزی که این قرارداد امضاء شد از سفارت امریکا ۶ نفر آمدند که چیه چه خبره چه کار کردید قرارداد فروش گاز که داشتیم اضافه اش کردیم. شرکت نفتی ما که بطور کلی موافق نبود چون هر مقدار گازی که از ایران یا بحساب ایران صادر میشد و میرفت به اروپا خوب جانشین میشد با مواد نفتی آنها صادر میکردند. ولی اعلیحضرت بعثت دلائل سیاسی با این کار موافق بودند چون همیشه می فرمودند که بد نیست که صنایع اروپائی هم کارشان منتقل بشود به صدور گاز ایران. گو اینکه مستقیماً این گاز شمیرفت آنجا ولی خوب قرارداد این بود که اگر ما گاز تحویل روسها شدیم، روسها هم این گاز را تحویل آلمانها نمیدهند.

سؤال : یعنی در واقع روسها شما گاز را تحویل روسها میدادید و روسها از این گاز نبود که میرسید به اروپا گازی بود که از سیستم خود روسیه میرفت آنجا در مقابل گازی که روسها از اینطرف میگرفتند.

سؤال

آقای صدقی : منابع طبیعی جنوبی و مرکزی روسها تمام شده بود یعنی تا آنجائیکه گاز داشتند در سیبری بود و بعد هم از آنجا میآوردند چهار هزار و پانصد کیلومتر میآوردند در جنوبشان مصرف میکردند ولی گاز ما را میگرفتند در جنوب و مرکز مصرف میکردند آنوقت گاز شمال روسیه را میدادند به آلمان برای این اختتام هم يك حق ترانسپورتنی میگرفتند چون ما راه حل دیگری نداشتیم که بخراییم بتوانیم برویم به اروپا چون در يك مرحله هم این را خرجش کردیم و مطالعه اش کردیم که بتوانیم این را از طریق ترکیه میشود به بندر تری بیست و قتیکه به بندر تری بیست میرسید اولاً قیمت گاز معادل قیمت ناز میشد هیچکس هم نمی خرید. بعلاوه اداره کردن خط لوله گاز که ما مسئولش باشیم در تری بیست تحویل بدیم از طریق این ممالکی که بگذرد که هیچگونه رابطه تلفنی هم باهم ندارند خیلی کار مشکلی بود. یعنی غیر عملی بود يك راه حل دیگرش این بود که برویم به بندر اسکندرون در آنجا گاز را مایع بکنیم و بصورت مایع با کشتی بفرستیم به اروپا که آن هم قیمتش اصلاً بهیچوجه اقتصادی نبود لذا تنها راه فروش گاز از این طریق بطریق خط لوله همین بود که وجود داشت. بعداً هم طرحهای دیگر مطالعه کردیم که بیکش به مرحله امضاء قرارداد هم رسید کارش قرار بود در فوریه ۱۹۷۹ شروع بشود منتهی این گاز مایع بود که این گاز طبیعی را تحت فشار خیلی زیادی مایعش بکنند که اولاً در دنیا هست به اسم "پرشچی" ( Natural Gas Liquid ) و این را قرارداد ما با ژاپونیاها بود که پایستی امضاء بکنند و آن کار انجام شد و این خط لوله هم بعثت باز فشار خارج و آخوندها جلوییش را گرفتند که بندر من ضربه اقتصادی برای مملکت داشت برای اینکه کلی خط لوله ای بود که ازش داخل مملکت استفاده میکرد و استفاده گاز هم در داخل مملکت فوقالعاده بنفع مملکت است که از صدور نفت اولاً جلوگیری میکند از ساختن پالایشگاه اضافی و بعد توزیع گاز در داخل شهرها خیلی راحت تر و مقرون بصرفه است از توزیع نفت مان. از کارهای داخلی که ما موریت داشتیم و انجام دادم طرح گاز رسانی شهرستان بود بخصوص شهر تهران ولی وقتی که این کار را خواستیم شروع بکنیم با اشکالات خیلی زیادی مواجه شدیم که باز هم همان اشکالات را در خلقت و خلق و

خوی خود ما ایرانیها باید جستجو کرد. دلیل منطقی و فنی و اقتصادی نداشت در آن موقع ما به شهردار وقت می گفتیم آقا این سوخت گیری شهر تهران را با سطل آبپاش تانکرها اینها نمیشود توجیه کرد و نتیجه اش را حالا بخصوص می بینید که شما هرکسی از تهران میآید آتھائیکه گاز دارند صحبت میکنند که چقدر ما نسبت به مردم دیگر راحت تر هستیم و مشکلی در زمستان نداریم ولی جلویش را میگیرفتند.

سوال : یعنی شهردار آن وقت منظورتان غلامرضا نیک پی است. چرا.

آقای صدقی : انگیزه‌ای که داشت اینک شما خیابانها را می کشید حرفش این بود. البته این کار هم شروع شده بود از اول با وزیر آب و برق وقت روحانی، انگیزه او نمیدانم چه بود ولی آن هم حرفش این بود که شما بیایید بجای گاز برق مصرف نکنید ما به شهردار می گفتیم که آقا یعنی من پارها رفتم حتی رفتم مرا بردند در حزب رستاخیز هم یک سخنرانی داشتند برای دانشگاهها سخنرانی داشتیم، برای یک تجمعی در شیراز سخنرانی میکردم، که ثابت کنم که این حرفی که شما میزنید غلط است. چون مصرف برق در تهران بطور عادی ۹۸ درصد بود که قاعدتا باید هفتاد و پنج درصد باشد یعنی شبکه با هفتاد و پنج درصد مصرف کار میکند حالا اگر شما بیایید گرما و پخت و پز را هم روی این بگذارید که این شبکه‌ها نمیکشد همش میسوزد بنابراین از نظر خیابانهای شما اثری ندارد باید این کابلها را در پیاورید بیرون که اگر یک روزی مردم قادر بشوند حتی پول برق را بدهند و قادر بشوند که تمام سیستم کشی داخل منازل خودشان را عوض نکنند و شما هم باید این کابلها را عوض نکنید که بتوانند این منازل را از برق استفاده نکنند. گفتند آن قنیه که منتفی است از نظر اقتصاد مملکت وقتی که شما میآید گاز را تبدیل میکنید به برق هفتاد درصد اثرزایش را از دست میدید اینک این تبدیل اثرزی به اثرزی دیگر آن سوخته میشود از بین میرود ولی گوش شنوایی نبود و هر دفعه که این چله بودجه را در مجلس داشتیم باز از مجلسی ها یک سوآلی میکردند که آقا شما چرا برق. آدم خیال میکردند وقتی که می گفتند برق مصرف نکنید همین تاسیسات هست خوب یک کمی پخت و پز را میکنند گرمایش را از این می گیره دیگر کاری نباید بکنند در مملکت هیچکس تصور نمیکرد که این صرفه جویی برق اصلا قابل کشش این کار نیست. ولی با فشاری که اعلیحضرت داشتند برای انجام این کار بالاخره ما موفق شدیم این کار را انجام بدهیم کار خیلی مشکلی بود از نظر ترافیک پایستی یک کاری بکنیم که چاده ها بسته نشود شبها کار بکنیم تا صبح و نتیجه اش بنظر من واقعا این کار خیلی خوبی بود و حالا هم ازش استفاده میکنند و آن موقع هم هیچ دلیلی نداشت که جز این بکنند ولی متاسفانه میکردند حالا من در سرهای خیلی بزرگ داشتم برای این کار اصفیاء خیلی کمک کرد حکم بود بین ما و شهرداری و وزارت آب و برق و خیلی چالپ است بعد از اینک وزیر آب و برق را برداشتند شد وزیر کشاورزی باز هم همین قضیه را ادامه میداد بعد هم از وزارت کشاورزی که برداشتندش شد رئیس ساختمانهای عمران غرب تهران و اولین کاغذی که به من نوشت باز میخواست برای من ... من جوابش را دادم که وزیر آب و برق وقت بما توصیه کرده که در منازل از برق استفاده کنید و چنابعلی اینکار .... ولی بعد کشمکش این کار کشید به دربار در آنجا. گفتیم آقا این شد که ۶ سال کار مرا معطل کردند بعد از من گاز میخواهند. من حاضر نیستم این کار را بکنم بالاخره تا مادامیکه آنجا بودم لوله کشی غرب تهران انجام نشد. بهرحال این کار بنده در شرکت گاز ادامه داشت تا ۱۹۷۷ در آن موقع اعلیحضرت دستور فرمودند که این شرکت گاز از شرکت نفت مجزا بشود و وقتی که مجزا شد سمت من آنوقت هم رئیس هیئت مدیره بود و هم مدیرعامل شرکت نفت و گاز و

Sideline هم کارخانه لوله سازی را برای شرکت نفت اداره میکردم در نوامبر ۱۹۷۸ آن موقع آقای شریف امامی نخست وزیر بودند لازم بود من یک جلسه‌ای با آنها داشته باشم برای کار فنی همین خط لوله دوم اجازه گرفتم از ایشان آمدم به آلمان و بعد هم واقعا چون همه ما تحت فشار کار بودیم و هیچوقت وقت هم نداشتیم بررسییم من یک دو هفته اجازه گرفتم که بروم به بیمارستان در سوئیس و آنجا یک چکاپ بکنم یک کمی ناراحتی فشار خون ایشان داشتم. بعد از اینکه در مریم‌نخانه آنجا کارم تمام شد فکر میکردم برگردم به تهران دکتر بمن گفتند وضع شما از نظر کلیه تان این است و پایبستی برای یک Second Opinion من فکر میکنم که باید بروید به آمریکا من آمدم در همین فاصله تیمسار ازهاری شد نخست وزیر. یک تلگراف به ایشان کردم مرخصی بمن دادند آمدم به آمریکا بیمارستان Johns Hopkins از بیمارستان که آمدم بیرون مصادف شد با این مسئله رفتن اعلیحضرت از ایران من فکر کردم یک چند روز صبر بکنم که چطور میشود. البته با بعضی از اینها مصاحبه تلویزیونی میکردند مسجل شد که اعلیحضرت دیگر برنخواهند برگشت من رفتم به دفتر شرکت ملی نفت نیویورک از آنجا تلگرافی استعفا دادم. آن موقع شاپور پختیار شده بود نخست وزیر و بعد هم کاغذ هم فرستادم این بود مختصری از دوره خدمت بنده در ایران .

سوال : این دوره‌ای که شما در ایران این خدمات را انجام دادید یک دوره خیلی چالشی بود هم از نظر تحولی که در مملکت ایجاد شد و هم از نقطه نظر اتفاقی که افتاد در نهایت یک مقدار زیادی از آن کارهایی که انجام گرفته بود، در واقع مختل گذاشت حالا به تمام جنبه‌های منفیش که بجای خودش یک دو سه تا مطلب هم که میخواستم اگر ممکن است شما راجع بهشان صحبت کنید یکی راجع به علی‌الاصول این سیاست مربوط به گاز و گاز رسانی بود در ایران ما یک مقدار زیادی منابع گاز داشتیم نه در مقایسه با نفت یا در مقایسه با بقیه قابلیت‌های ایجاد انرژی این مسئله بعنوان یک مطلبی که می‌بایستی رویش یک سیاست کلی ملی اتخاذ بشود اینها شما چه چوری می‌بینیدش آنجا چه جور نیروهای روی این تاشیر میگذاشتند آیا هیچوقت بصورت یک مسئله حاد یک مسئله عمده تصمیم‌گیری در داخل سیاست ایران درآمد در ارتباط با ترکیب این چیزها، شما راجع به برق صحبت کردید مثلا "نیروی انرژی اتمی، گاز، نفت از نظر همین انرژی داخلی و هم از نقطه نظر منابع برای مملکت .

آقای مصدقی : اگر اعداد ۱۹۷۸ را ملاک تفاوت بگیرییم منابع نفت در آن تاریخ نسبت به مقداریکه استخراج میشد در اوائل ۱۹۷۸ در حدود ۱۰ سال ما نفت داشتیم یعنی تا آنجائیکه که کشف شده بود. و اگر نسبت به مصرف گاز در آن تاریخ منابع گازی که پیدا شده بود مقایسه میکردیم ششصد سال داشتیم لذا از نظر دولت ایران و مملکت ارجح بود که به گاز یک اولویتی بدهند و این اولویت هم داده میشد یعنی این دستور از نظر شخصی شاه همیشه بما ابلاغ میشد که تا آنجائیکه ممکن است شبکه گاز را در ایران توسعه بدهیم ولی هنوز وقتی ما داشتیم تازه جوان بودیم فرصتی نداشتیم برای این کار خوب آن موقع شیراز داشت استفاده میکرد، اصفهان داشت استفاده میکرد، تهران استفاده میکرد، و بعد اولویت داده بودیم قبل از منازل بتمام صنایع. و تقریبا تمام صنایع تهران به اضمحام کوره‌های آجرپزی داشتند از گاز استفاده میکردند. اکثر کارخانه‌های برق از گاز استفاده میکردند چه تهران و چه اصفهان چه در راه شمال و طرح بزرگ دیگری که اجرا کردیم خاطر همست که یک کارخانه برق را میخواستند در سکا بسازند و برای اینکه این کارخانه برق را فید (Feed) بکنند تصمیم گرفته بودند که یک پالایشگاهی در سکا

بنازند و از اختلاف ویسکاسیته داخلی برق راه پیشنهاد شد در نتیجه این کار از نظر اقتصادی هم درست نبود و از نظر Environment درست نبود. تمام آن متعلقه شمال را آلوده میکرد ما آمدمیم به آنها پیشنهاد دادیم که چرا این کار را میکنید بگذارید ما آن گاز سرخس را دولوپش (Develop) بکنیم و بیاوریم. این کار شروع شد، البته گاز سرخس را در دو مرحله انجام دادیم چون دو نوع گاز داشت. یک گاز شیرین داشت یک گاز ترش باصطلاح نیترات سولفور. گاز شیرینش را در مرحله اول تهیه کردیم و آوردیم با یک خط لوله به مشهد، که مشهد استفاده میکرد ازش. هم کارخانه برق هم خانه‌ها که برای مشهدیها این واقعا نعمتی بود و بعد گاز ترش را یک پالایشگاه بزرگی شروع کردیم به ساختن که اتفاقا من بودم یکی از پلنتهایش (Plant) ۸۰ درصدش تمام شده بود و خط لوله‌اش را از سرخس کشیدیم تا شکا آن خط لوله تقریبا". برای این کارخانه برقی که ساختیم این دولومنت‌ها در مملکت اولویت خاصی داشت و واقعا به نفع مملکت بود و کسی هم پاماش مخالفتی نمیکرد و این مخالفت‌های شهرداری و شهرستانها یک مسئله جزئی بود و اگر وقت داشتیم پرتابه دومی که داشتیم که تکمیل شده بود از اهواز یک خط لوله کشیدیم به هفت تپه برای کارخانجات آفجا و این خط ادامه پیدا میکرد میرفت پطرف کرمانشاه. البته از هر لحاظ نفع ایران بود چون با ازدیاد مصرف در ایران چند سیزده درصد در سال و ساختن پالایشگاهها.

سؤال : سیزده درصد یعنی سیزده درصد مصرف انرژی .

آقای صدقی : مصرف انرژی در سال و ساختن پالایشگاهها در نقاط مختلفه و مشکل حمل و نقل موادی را که با خط لوله نمیشد منتقلش کرد مثل نفت کوره اینها برای مملکت یک Bottle Neck های بزرگی ایجاد میکرد چون جاده‌ها کشش این را نداشت توزیع این مواد نفتی چه در داخل شهرها چه در خارج شهرها کار مشکلی بود لذا جواب تمام این مسائل و بخصوص از نظر آلودگی هوا، اقتصادی و آلودگی هوا و حمل و نقل جواب این مسائل در توسعه شبکه گاز بود و اگر وقت بود واقعا این کار انجام میشد خیلی به اقتصاد مملکت کمک میکرد و مشکلات حمل و نقل را حلش میکرد چون این آخری‌ها ما حساب کرده بودیم که اگر بخواهیم نفت کوره را در ایران با تانکر حمل بکنیم باید هر ده متری یک تانکر شگه بداریم که از یک تانکر به یک تانکر دیگر این پمپ بشود که بتواند این چواپگوی این سیزده درصد انرژی اضافی را بکند. حالا البته سؤال پیش میآید که الان چکار میکنید هیچ چیز الان آن مسئولیتی که نسبت به مردم باید داشته باشند که ندارند و در خیلی شهرستانها و دهات چیزی بهشان نمیدهند در صورتیکه آن موقع پرتابه این بود که در تمام دهات از منابع نفتی استفاده بکنند یکی از پرتابه های خوبی که شروع کردیم که شد تکمیلش بکنیم گاز رسانی به دهات بود ( پایان نوار ۱ ب )

### شروع نوار ۲ آ

آقای صدقی : مسئله گاز رسانی به دهات خیلی کار چالپی بود و البته ما آمدمیم اول یک دهکده را در نزدیکی شیراز انتخاب کردیم به عنوان ده نمونه، ببینیم که در اینجا تا چه اندازه‌ای کار موفقیت‌آمیز است. قبل از آن هم شروع کردیم بررسی دهاتی در ملول خط لوله از آستارا تا جنوب، که ببینیم کدامشان قابل این هستند، از نظر جمعیت و مسائلی که آفجا دارند که ما این پرتابه را اجرا بکنیم، از ششصد و چهل واحدی را که بررسی شان کردیم در حدود پنجاه تا یا شصت تاش قابل انجام این کار بود و این ده را در نزدیکی



شیراز که انتخاب کردیم از یک کار هم آمدیم استفاده کردیم، دیدیم که تمام جاهایی را که دولت رفته یک کارهای عمرانی خودش کرده، این کارها یا تعطیل شده، یا خرابش کرده‌اند و تنها چایی را که مردم درش مشارکت داشتند برایش ارزش قائل بودند، این ده‌پود. اینکه آمدیم یک کارخانه برق اولاً در این ده سوار کردیم، بعد من رفتم باآجا و دهائی ما را جمع کردم و گفتم میخواهیم این کار را بکنیم ولی اولاً بایستی که کارهای لوله‌کشی را خودتان بکنید آن کارهای فنی و چوشکاریش را ما میکنیم، اگر تقبل می کنید برایتان لوله می کشیم بعد هرکسی هم باید برای خودش آشپزخانه درست کند. اگر درست کردید می سازیم. و این مسابقه شروع شد. بعد گفتیم که توی کوچه‌ها برق می کشیم، اما به خانه‌ها، هر خانه‌ای که خانه‌اش را سفید بکند بهش میدهیم آن وقت آمدند و گفتند که بیائید حالا (البته یک پولی از شون می گرفتیم مختصر) شما این عواید را هم که از این دهات جمع می کنید چه کار میکنید، گفتیم هیچی، ما اینو سعی می کنیم خرج این دهکده بکنیم. گفتم حالا چی میخواهید، گفتند مدرسه، گفتم پاپا مصالح‌اش را ما می خریم مدرسه‌اش را خودتان بسازید و شروع کردند یک دبیرستان ساختن، سالی یک کلاس بهش اضافه میکردند اما چیزی که دولت برایشان ساخت یک درمانگاه بود که دولت آمد ساخت آن هیچوقت کار نمیکرد.

سوال : چون از خودشون نبودند.

آقای صدقی : چون مشارکتی نبود بعد آن برنامه دهات کار خیلی خوبی بود نقشه‌ها حاضر شد یک مقدار لوله‌اش هم سفارش دادیم ولی بعزت مشکل مالی که دولت ایجاد کرد شروع نشد طرحهایی که حذف کردند. فعلاً آنرا معلق نگهش داشتند. آن کار خیلی خوبی بود. اما چیز خیلی چالپی که برای من همیشه وجود داشت که در تمام این کارهای گازی که ما میخواستیم انجام بدهیم با مشکل مقاومت خارجی بیشتر مقابل و روپرو میشدیم، روسها این جریان برق بجای گاز را آنها بیشتر دنبال میکردند و پروپاگاند می‌کردند روپوش، برای اینکه فکر میکردند که اگر ما هرچه کمتر شبکه گاز را توسعه بدهیم در مملکت، در ۱۹۸۵ که این قرارداد تمام میشود. ما اگر مسرفی برایش نداشتیم دوباره این قرارداد تجدید میشود اگر مصرف داشته باشیم میگوئیم تجدید نمی شود. و این جزو قرارداد هم بود که اگر مصرف داشته باشیم خودمان دیگر نمیدهیم اینها را بهشون. ولی چالب اینجاست که بعد از اینکه شهردار وقت رفته بود مسکو برگشته بود بیشتر این قضیه شدت پیدا می کرد. و بیشتر هم اشاره میکرد به اینکه نه روسها هم اینکار را نمی کنند اتفاقاً مهندسین روسی آمدند با ما جلسه داشتند من میکروفون گذاشته بودم آنجا روی میز، و شروع کردم با اینها صحبت کردن که شما در مسکو چه کار می کنید یکی شان برگشت گفت که ما ده میلیون مصرف کننده در مسکو و حومه مسکو داریم و اخیراً چون لوله‌هایی که کار میکردیم خیلی قدیمی بودند آنها را همه را در آوریم و داریم لوله های جدید کار می کنیم برای اینکه برای ما مصرف گاز یک مورد حیاتی است و چیز دیگر جانشینش نمی توانیم بکنیم. من این شوار را دادم بدولت که آقا ایشان هم این را میگویند حالا چه پلاشی بسر آن نماینده روسی آوردند اینها را نمیدانم، از نظر گاز رسانی به ممالک اروپائی یا ژاپن مدعی ما کنسرسیوم بود. یعنی اعضای کنسرسیوم، که بیشتر تمام صادرکننده نفت بودند یا دارنده پالایشگاه بودند. در اروپا یا سایر جاها، حتی در یکی از چلمنات کنسرسیوم من از نماینده Shell پرسیدم که آقا شما که مرتب ادعا می کنید که این طرحهای انرژی برای ما اقتصادی نیست، من تعجب میکنم که شما چطور شده که در داس آیلند که پیچ گوش ماست شست درصد آنجا شریک هستید اگر اقتصادی نیست، که چرا شرکت میکنید و شما آنجا گاز درست میکنید می فرستید به ژاپنی که ما قرار است بفرستیم

چوآپ هم بمن شدادند. ولی خوب با شدت مخالفت می‌کردند و بعد هم، باز آنتریک می‌کردند. چیزی که بیشتر رویش صحبت می‌کردند که در ایران می‌شنیدید چست و گریخته. که آقا این طرح گاز رسانی بخارج اقتصادی نیست، کسی هم از من نمی‌پرسید که هست یا نیست، ما هم آدمی نداشتیم که توی روزنامه راجع به این قضیه خیلی غلو بکنیم و مقاله بنویسیم ولی من در دانشگاه مشهد صحبت می‌کردم از من پرسیدند گفتیم آقا يك طرح اقتصادی خوب Valuable در دنیا این است، که در ده سال، تقریباً "بازپرداخت بشود که خرج خط لوله دوم دو بیلیون و دو بیست میلیون دلار خرجش است ما سالی ششصد و چهل میلیون دلار در می‌آوریم حالا شما این را سرپرده ده سال بکنید ببینید چه میشود البته من قبول کردم متأسفانه با تمام کارهای عمران و آبادانی که در مملکت ما انجام میدادیم باهاش مخالف بودند نمونه‌اش هم که قیاس می‌کردند طرحهای ممالک نفت خیز دیگر است و اعراب، آنها را اگر نگاهش بکنی هیچکدامشان این پولهای که خرج کرده‌اند کاری نموده که بازده داشته باشد. چاده ساختند که خوب ماشینها رویش رد میشوند، مثل ساختند برای خودشان که می‌آمدند و میرفتند به فرودگاه ولی يك کارخانه‌ای که بازده داشته باشد نمی‌سازند، برای ما. هر کارخانه‌ای که ساختیم علاوه برایشکه کارگر را مشغول می‌کرد خوب بازدهی هم برای مملکت داشت. يك مقدار مصالح زندگی را در مملکت خودمان ایجاد می‌کردیم. حالا ولو اینکه ایجاد می‌کردیم می‌فروختیم.

سؤال : مثل چی ؟

آقای مصدقی : مثلاً" فرض کنید کفش ملی. شما در مسکو که میرفتید یکی از افتخاراتشان آن کفش ملی بود، از همه گرانتر بود. چهل روبل می‌فروختندش. چوآپ که در ایران تهیه میشد می‌فروختند یا در مناطق نفت خیزی که بود این روغن ایران که تهیه میشد و میرفت تا این را نمی‌فروختند روغن Shell و ESSO را کسی نمی‌خرید بعد بطوری گاز می‌فروختیم، گاز سوز می‌فروختند، کولر می‌فروختند، يك رقم خیلی جزئی کلینکس تهیه میشد. در ایران، همه اینها را بستند حالا همه اینها را از خارج وارد میکنند. همین کارخانه لوله سازی که من صحبت می‌کردم سالی پانصد هزار تن لوله می‌ساختیم ما، اگر توی هر پانصد هزار تن، ده دلار هم برفع مملکت بود رقمی بود برای مملکت. و اولین کسی که با این مخالفت می‌کرد خود همین صادرکننده‌ها بودند. آلمان بود، شوروی بود، ژاپن بود، انگلیس بود، ما آنوقت دیگر از هیچکدام از اینها لوله نمی‌خریدیم از ۱۹۷۲ به اینطرف دیگر ما از خارج وارد نمی‌کردیم.

سؤال : یعنی شما در این فعالیتی که می‌کردید در رقابتی که طبیعتاً بوجود می‌آمد با کشورهای تولید کننده دیگر که تا بحال هم بشما میدادند Supply می‌کردند و هم در بازار این را دقیقاً احساس می‌کردید که اینها عمداً یا مستقیم یا غیر مستقیم دارند مخالفت می‌کنند با این کار، یعنی شما آگاه بودید می‌دیدید و احساس می‌کردید.

آقای مصدقی : بعنوان خیلی آدم عادی يك Observer خیلی عادی در بازارهای آبادان آن موقن ما که ما در شرکت نفت بودیم یا این اواخر، شما فقط کفش انگلیسی می‌دیدید و کفش هندی، خوب این جاشین شد با کنش ملی، رقمش مسئله‌ای نیست، مسئله اصل این جانشینی است. برای اینکه شما احتیاج نداشتید از خارج وارد کنید با تمام این کارهای عمرانی که در مملکت میشد يك مقاومت خارجی وجود داشت خوب. شما

وقتی که از ایران فرض کنید که تمام احتیاجات شرکت ملی نفت را، کانسرسیوم را، شرکت گاز را، همه را، این کارخانه لوله سازی میداد پالنتیچه اثر میگذاشت روی محصول کارکرد کارخانه های ژاپن، شاید هم همین خط لوله ۵۶ اینچی یک کار خیلی بزرگی بود که ژاپن و آلمان نمی توانستند Supply بکنند. برای اینکه برای شوروی، آلمانها می ساختند شوروی را Supply میکردند آنها هم خط ۵۶ اینچی داشتند از سیبری به اروپا.

سؤال : یعنی لوله اش را ؟

آقای صدقی : بله لوله اش را آنها میدادند. آلمانها میدادند.

سؤال : و شما در ایران خودتان ساختید تمام لوله را خودتان ساختید.

آقای صدقی : ما خودمان می ساختیم. حالا کارگزارش مشغول بود، کارمندی مشغول بود، کار داخلی بود، پلیتس را از خارج می خریدیم. البته امیدواری این بود که یک روزی ذوب آهن هم بتواند یک (رولینگ میل) بگذارد و پلیت داخلی اش را هم تهیه بکند آشوقت دیگر کاملاً خود کفا می شدیم.

سؤال : یعنی شما وقتی که به آینده نگاه میکردید.

آقای صدقی : اگر تمام این طرحها انجام میشد، وضع مملکت خیلی فرق میکرد. البته پایستی در اینجا یک مقدار طرحهای هم که بنظر من آشوقتها بهش می گفتیم پرستیتز (Projects) این کارها را نمی پایستی میکردیم، که این کارها از نظر وضع اقتصادی و یا کارهای زیر بنائی که برای مملکت لازم بود. اینها لجامه بزرگی به مملکت میزد. یکی از آنها که من همیشه فکر میکردم کار درستی نبود همین کارخانه های برق اتمی بود.

سؤال : این مطلبی قابل بحث بود در ایران. یعنی، یعنی در واقع یک فورمی یک چائی وجود داشت یا چائی بود که بشود مثلاً فرض کنید که اظهار نظر کرد؟

آقای صدقی : بله، راجع بان کسی بحث نمی کرد. چون میدانشند بالاخره دولت و یا شخصی شاه خیلی پشتیبانی این دست که کسی بحث راجع بان نمی کرد. ولی خوب این درست بود. البته وقتی میخواست این طرح شروع بشود یکی از مدیران شرکت یک شرحی به شاه نوشت. شفیمی حرفشان هم درست بود، که ما با این همه گازی که داریم شما میخواهید کارخانه برق موار بکنید. خوب در این کارخانه گاز مصرف بکنید. توربین گازی بگذارید. این را خیلی راحت تر میشود اداره اش کرد. خلطری هم ندارد. کارمندا و کارگزار هم بلدند. اما اگر شما میخواهید یک کارخانه اتمی درست بکنید یک دیسپلینی میخواهد، یک مقدار علم میخواهد، یک مقدار دانش میخواهد، بعد گران تمام میشود برای ما. و متأسفانه شفیمی را باز شسته اش کردند. این طرحها بنظر من کار سنگینی بود بجای این ها..

سؤال : ببینیم برای اینکه خیلی‌ها راجع باین مسئله بخصوص مسئله نیروهای اتمی صحبت می‌کنند و بعضی‌ها طبیعتاً "مثل مثلاً" فرض کنید که مدیرعامل اثرژی اتمی مثل اکبر اعتماد و اینها خوب از آن پشتیبانی می‌کنند و می‌کردند يك Motive Alterior (آلتر یور موتیو) ممکنه که در اینجا وجود داشته یعنی در واقع مسئله آنقدر مربوط به افزایش اثرژی نباشد که یا مربوط باشد. حالا من حتی راجع به همب و اینها صحبت نمی‌کنم راجع به این باشد که چون خیلی صنعت پیشرفته‌ای است يك مقداری امکانات علمی وارد مملکت بکنند.

آقای مصدقی : آن چیزی را که دنبالش بودید این است که يك همچین کارهایی در خارج انجام میشود ما اگر شرویم سران این کار در قافله فنی عقب میمانیم والا شاید Motive اصلی‌اش که میتوانستند از نظر اقتصادی بکنند پرقی که ایجاد میشود خیلی ارزان‌تر است. ولی به نظر من این را کسی هنوز ثابت نکرده که این پرقی را که ایجاد میکنند خیلی ارزان‌تر از کارخانه‌های پرق گازی باشد ولی در آن موقع من شخصاً میدانم که اشتباه بود و لزومی نداشت ببائیم در يك موقعی پنج پلین دلار سرمایه مملکت را بلوکه بکنیم برای يك کاری که عاقبتش هم روشن نیست که می‌توانیم اداره بکنیم یا نمیتوانیم اداره بکنیم و چون نمی‌توانیم اداره بکنیم دست بدامن خارجی خواهیم بود همیشه.

سؤال : و از آنوقت تا حالا که کم و بیش روشن شده این کار خیلی Problematic است از جهات مختلف از دیدگاههای مختلف.

آقای مصدقی : ما هنوز اضمحاط کاری آنقدر نداشتیم که بتوانیم آن کار را اداره کنیم. منتهی اشخاصی که در ایران هستند به حق یا ناحق هرکسی که در يك کاری دست میزند عاشق کار خودش میشود و فکر میکند این بهترین کاری است که ممکن است در مملکت انجام بشود. مشکلی که شاید در ایران وجود داشت این است که يك شورائی فنی بیطرف وجود نداشت چون وزارتخانه همیشه حرف خودش را میزند. دولت هم عیارتند از همین وزراء که میآیند آنجا. هرکسی بیشتر شلوغ بکند حرف او را قبول میکنند نه شخست وزیر وقت این را داشت که مطالعه‌اش بکند یا علمش را داشت نه شاه مملکت وقتش را داشت که مطالعه‌اش بکند يك شورای فنی بیطرفی که بتواند بگوید این پروژه‌ها تا چه حد مفید است و باید این کار را کرد، اولویت را بکجا داد، این را نداشتیم، لذا سازمان پرنامه کار خودش را متأسفانه، انجام نمیداد. سازمان پرنامه عبارت از يك رکورد بود. یعنی يك مقدار پروژه بنده میدادم. يك پروژه يك عده میدادند جمعشان میکردند. رویهم جمع میکردند. اینها روی هم يك کتابچه میشد پرنامه. بارها ما پانها پیشهاد میکردیم آقا بیائید شما برعکسش را بکنید. بیائید بگوئید آقا من يك پولی دارم این را میخواهم ده درصدش را در يك Sector سرمایه گذاری کنم، بیست درصدش آنجا، سی درصدش آنجا، پایین ده درصدی که بمن میرسد، بگوئید حالا طرحهایی برای خودت درست کن. اولویت‌اش را درست معین بکن، در حدود این ده درصد شما میتوانید پنج سال کار بکنید ولی نمیکردند. میآمدند به ادارت، ادارت هرکسی هر طرحی خودش دلش میخواست، هرکسی میخواست کار خودش را رونق بدهد بیاید بالا. گاهی اوقات آنقدر شلوغ میشد این کار که من بادم است که در این جلساتی که بررسی میکردند پایین طرحها در بیکدغه بدون اینکه هیچ متوجه بشوند خط لوله را حذف کردند، تلمبه‌خانه‌ها ماند. تلمبه‌خانه تصویب شد. ولی خط لوله را حذف کردند و فقط سازمان پرنامه Recorder بود نمی‌رسید پایین کارها و هیچ کاری را. اگر سازمان

پرنانه يك سازمان پرنانه قوی بود و كارش را انجام میداد و میداشت چه كار باید بكند احتمالا" میتوانست از این طرحها جلوگیری بكند.

سؤال : این حالا ما را میرساند به يك شكته دیگری كه يك شكته جالبی است و تجربه ای كه شما دارید میتواند كمك بكند پاینده روشن بشود سازمان پرنانه هم در واقع یا حداقل كسانی كه سازمان پرنانه را اداره میكردند و بعدا" من با آنها صحبت كردم یا دیگران يك چنین شكایتی را دارند و آن این است كه كسانی مثل خود شما یا بقیه كسانی كه سازمانهای مهمی را اداره میكردند اینها هر كدام بدون اینکه بپند پرنانه عمومی توجه داشته باشند میرفتند و طرحهای خودشان را به عرض میرساندند و این تأیید میشد. و در واقع جلوی دست و پای سازمان پرنانه راهبرای يك پرنانه ریزی با معنا میگرفت .

آقای مصدقی : این قضیه كه وجود داشت منكر این كار نمیشود شد. یعنی هر سازمانی البته سعی میكرد كه كار خودش را توسعه بدهد و چون شخصا" دسترسی ( Access ) داشتند به شخصی اول مملكت. شاه هم از يك دید به كار نگاه میكرد عاشق تكنولوژی، عاشق. پیشرفت مملكت بود، هر چیزی كه شما برای پیشرفت پیشهاد میكردید یا می توانستید ثابت بكنید كه این خوب است قبول میكرد. بهلت آن شوق و علاقه ای كه داشت كه در مملكت رایج بشود يك فكر دیگر هم تو كار مغزیشان بود كه باید برای این مردم كار درست كنیم. البته شاید آن موقع شاه فكر نمیكرد كه میشود مردم را آورد توی تظاهرات روزی صد تومان بهشان داد. خیلی خوشحال میشوند. يك كار خوب حالا كار داشته باشند یا نداشته باشند. و این عامل باعث شده بود كه دسته اما بطور کلی مانع از این نمیشد كه سازمان پرنانه كارش را نمیکرد. سازمان پرنانه اصلا" كنترلی روی كارهای اجرایی هم نداشت یکی از آن اشخاصی كه زیاد موی دماغ سازمان پرنانه میشد من بودم. میرفتم آنجا ماهی يك دفعه هم جمله داشتیم باهاشون ولی هیچوقت من یادمه در این جلسات آنها از ما سوآلی نمیکردند. ما توضیح میدادیم كه چكار داریم میكنیم. قاعدتا" سازمان پرنانه باید كنترل كند دولت باشد. بیاید بمن بگوید آقا این طرحت چرا عقب است یا چرا جلو است. یا چقدر كم خرج كردید یا بیشتر خرج كردید ولی من توضیح میدادم كه در چه مرحله ای چقدر خرج كردیم چطور شد Presentation همیشه از طرف اداره شركت گاز بود كه از لحاظ سازمان پرنانه كه بیاید بگوید كه شما باید چكار بكنید و هیچوقت سازمان پرنانه يك سیاستی درست نمیكرد من یادم است يك وقتی يك طرحی درست کرده بودند به اسم پرنانه پنجم دوم و این را آوردند آنجا مطرح كردند در حضور هیئت دولت، ما را هم دعوت کرده بودند بعدش كه تمام شد مرحوم هویدا از من پرسیدند كه تو چه نظر داری. گفتیم والا این ادبیات پرنانه ریزی بود. این پرنانه ریزی نیست يك مقدار لغات دراز مدت و کوتاه مدت اینها قاطی كردند باهم پرنانه شد یعنی اگر شما رقم ندهید به يك اداره ای كه آقا ما میخواهیم صنعت گاز را سالی ده درصد بپریم جلو برامان این ده درصد شما بیائید بما پرنانه بدهید كه چكار میخواهید بكنید چون این كار را من نمی كردم. من می نشستم فكر میكردم كه باید این كار و این كار و این كار را به مرور بكنیم. اوها هم میآمدند پرنانه میكردند می نوشتند گزارش میدادند تصویب میشد. من قبول دارم كه طرح شاه لوله دوم گاز را سازمان پرنانه روحش خپر نداشت از آن، وقتی آنهاها و روسها با ما تماس گرفتند من يك گزارش دادم كه اینها این را میخواهند چكارش بكنیم گفتند بروند پی گاز.

سؤال : به کی گزارش دادید؟

آقای صدقی : البته، البته، در درجه اول به دکتر اقبال ولی او میبرد حضور اعلیحضرت برگرداندند همین که پرو این را انجام بده.

سوال : یعنی شما در هیئت مدیره تان یا با دکتر اقبال مطرح میکردید. دکتر اقبال میرفت به اعلیحضرت در میان می گذاشت اعلیحضرت دستور میدادند این را عمل بکنید. بعد شما می آمدید این را عمل میکردید. بعد سازمان پرتابه میبایست این را خیر میشد که پایستی .

آقای صدقی : خیر میشد دیگر.

سوال : که این را پایستی .

آقای صدقی : توی پرتابه اش بگذارد. ولی گفتیم عیب کار این بود که در دستگاه پالائی که باید تصمیم بگیرد از نظر سیاست جای آن کمیته فنی خالی بود. همیشه، یک کمیته فنی پی نظر، که تمام این طرحهای مملکت میرفت آنجا و پایش اولویت میدادند. سازمان پرتابه متأسفانه از وضع مملکت و نیاز مملکت اطلاع نداشت یکدفعه ما پایشان پیشنهاد کردیم که شما بیایید این سازمان پرتابه را تقسیمش بکنیم به استانها که استان بهتان بگوید چی میخواهند ولی استان چیزی نمیداد. وزارت آب و برق که تمام مملکت را اداره میکرد میآمد یک مقدار طرحها بهشان میداد آشوقت اینها وقتی جمعش میکردند یک کاسه می دیدند که از اون پولی که دارند میخواهند خرج کنند بیشتر میشود بعد میافتادند بچان ادارات که کم و کسرش بکنید بیایید حذفش کنید و نمیدانستند کدام را باید حذف کنند، کدام بماند. یک مقدار طرحها هم که گفتیم میشد طرح پرمستیتری، که کسی جرأت نمیکرد رویش حرف بزند. پتروشیمی کار خیلی خوبی بود برای مملکت. ولی هنوز من بجرأت میدادم کسی مطالعه نکرد که ما مقدار محصولی که میسازیم برایش مارکت داریم، یا نداریم. از نظر اقتصادی خوب تبدیل انرژی به پتروشیمی Payout آن خیلی گران بود ولی آیا این طرحی که میسازیم محصولش مارکت در دنیا خواهد داشت یا خیر نمیدانم.

سوال : الان شما خیر دارید که راجع به پتروشیمی کاری داره انجام میگیرد در ایران یا چلوره ؟

آقای صدقی : نه. تنها چیزی که مانده بود که کار میکرد پتروشیمی شیراز بود که اخیراً هم شنیدم که آنجا را هم زده اند.

سوال : در این مدتی که شما در ایران کار میکردید پرتابه های گسترده ای را که هم در زمینه باصطلاح تفکر راجع بآنها، فرمولاسیون پرتابه، و هم اجرایش عمل میکردید خوب با افراد مختلف در زمینه های مختلف روپرو شدید یک مقدارش و یک تعدادیشان که در کار خودتان بود و نزدیک به خودتان مثلاً در شرکت نفت بعضیها در حاشیه در حدی در حاشیه ولیکن مربوط به کار دولت بود که قطعاً پهاشون ارتباط داشتید از آن جمله مثلاً فرش کنید خود مرحوم هویدا یا بعضی از وزراء که با هاشون کار میکردید از اینها افرادی که باصطلاح بنظرشان خیلی بدلائلی افراد یا برجسته یا کسانی که تاءثیرگذار بودند یا در زندگی اقتصادی، اجتماعی، میاسی، مملکت موثر بودند افراد خاصی هستند که بنظرشان بیاید که راجع بهشان صحبت کنید؟

آقای صدقی : والله من برای اشخاصی که در هیئت وزراء بودند برای دو تا شون همیشه خیلی احترام قائل بودم، برای اینکه این دو نفر آدم ثخیمای بودند، یکیشان اصفیا بود از نظر فنی، و یکی هم ائصار، اینها از نظر اقتصادی و یا بعنوان یک عنصر، یک آدم خیلی رویشان میشود ارزش قائل بود، بقیه افراد هم من عیب زیادی برایشان نمیگرفتم مثلاً "خود منصور روحانی با اینکه با ما اختلاف داشت یک آدم کارپوری بود. یعنی کار ازش میآمد. با سازمان پرنانه که شما صحبت میکنید. مجیدی خودش یک آدم خوبی بود. منتها اشکالی که مجیدی داشت مربوط به خودش نبود. اشکالاتی که برایش ایجاد کرده بودند غلط بود هرچائی که یک تشکیلاتی بود باید مجیدی عضو باشد. چون رئیس سازمان پرنانه است، چون پول دستش است، چون بودجه دستش است، عضو هیئت امثای تمام دانشکدهها بود. این آدم هیچوقت، وقت اینکه برود توی املاش نداشت ولی اگر وقتش را بهش میدادند آدم روشنی بود. میفهمید، میداشت که چیکار باید بکند. اکشرا" امور خیریه ایشان عضو بود. شما مجیدی را نمی توانستید پیدا کنید. پشت میزش، نمی توانستید پیدا کنید، وقتی هم میرفتید توی املاش از مقدار حجم کاغذی که روی میزش بود می فهمیدید که این بکارش نمیرسد. و حقیقت هم بود اگر جلساتی علیاحضرت داشتند آنجا باید باشد، اگر جلساتی والاحضرت اشرف داشتند باید باشد، اگر جلسهای والاحضرت شمس داشتند باید باشد. هیئت امثای دانشکدهها هم بود. و این باصطلاح اسمش را میگذاریم قحط الرجالی یا میگوئیم یک سیستم غلط که یک کسی را اینقدر درگیرش بکنند که لازم است در این جاها باشد نمیتوانست هم رد بکند. اگر بهش بگویند. بهر صورت آنکه عضو هیئت امثای دانشکده مشهد بود، مال اصفهان بود، یا مال آریامهر بود، مگر یک آدم چند تکه میتواند داشته باشد، بکار خودش نمیتوانست برسد. سازمان پرنانه برایش در درجه II ام بود. ولی خوب سازمان پرنانه بهمین دلیلی که این نمی رسیده، کارش لشک بود. ولی مجیدی یکی از عنصرهای جالب توجه دولت بود.

سؤال : این مطلبی که گفتید راجع به یک گروهی یا یک هیئتی یک شورای که راجع به طرحهای مختلف مملکت می پایست روی زمینهای مختلف نظر بدهد و اینها که چاش خالی بود. اینطور که فرمودید یک کسی مثل اصفیا که در واقع در خیلی زمینها بعنوان حکم عمل میکرد.

آقای صدقی : آنجائی که بهش رجوع میکردند، نظر اصفیا صائب بود. من از آن اشخاصی بودم که هر وقت میگفتند که آقای اصفیا به اموری که مربوط به کار من بود رسیدگی بکنند، میگفتم ایشان هرچه بگویند من قبول میکنم. اصلاً نشنیده و ندیده هرچی بگویند قبول میکنم. چون یک آدمی بود که بعنوان یک آدم بااوتوریته فنی بدون نظر آن مسئله را قضاوت میکرد. و چون در یک موقعیتی هم بود که حسنش هم این بود که ایشان رئیس یک کار اجرائی نبود که راجع به آن کار خودش علاقمندی داشته باشد و آنرا بهش اولویت بدهد. اصفیا یکی از افرادی است که من فکر میکنم در کمتر جای دنیا بشود نمونه اش را پیدا کرد. از نظر فیمش، از نظر دیدش، و از نظر پرداختش.

سؤال : راجع به ائصار گفتید، از نظر اینکه آدمی بود کارآمد بود، قابلیت داشت در زمینه کاری که میکرد نظرات مختلفی هست. در ارتباطات تأثیر مثبت یا منفی یک کسی مثل هوشنگ ائصار میخواهیم صحبت کنیم، در نظام مملکت بهطور کلی بعضیها خیلی منفی هستند. بعضیها مثبت هستند و شما بهنظر میرسید که در این زمینه مثبت.

آقای صدیقی : من فکر میکنم که انصاری يك آدم لایقی است. از نظر مغز اقتصادی این آدم خوبه است. حالا يك وقتی در کارش، کاری که بهش رجوع کرده‌اند موفق بوده یا نبوده آنرا يك علل دیگر Side On اش را هم باید پیدا کرد شما الان يك مثالی زدید سازمان پرتامه را. سازمان پرتامه می‌آید ۱۰۰ دلار اگر دارد تقسیمش میکند به يك پرتامه‌ای در تحت لوای این ۱۰۰ دلار میخواهد يك کاری در سال انجام بدهد. حالا اگر آقای نخست وزیر سوار طیاره بشوند پروند زاپل آشوقت بگوئید که آقای سازمان پرتامه باید اینقدر پول ( تخصیص بدهی ) Allocate بدهی به این کار، ایشان چیکار میکنند میروند يك طرح را يك چائی میخواهند يك صندوق هم برمی‌دارند میگذارند آنچه دیگر. برای اینکه کار از دست سازمان پرتامه شمی‌آید بیرون. یعنی به زاپلی که شمی‌گویند که آقا سازمان پرتامه پول ندارد. سال دیگر اشاء الله این کار را بکنید. فعلا" رفته آنچه. و نخست وزیر باید يك کاری بکند. بنابراین، موفقیت يك آدمی در يك سازمانی هم در يك تشکیلات مملکتی هم‌اش و هم‌اش مربوط به خودش نیست يك مقدار Side On هم Effect میکند رویش.

سؤال : مرحوم هویدا چی ؟

آقای صدیقی : مرحوم هویدا، يك سیاستمدار خوبی بود و آدم با نیستی. ولی خوب در کارهای که می‌آمد در وزارتخانه‌ها يك مقدار کارهای فنی را باید تصمیم بگیرد خوب البته همه ماها یعنی نه فقط مرحوم هویدا، اشکال کاری که داشتیم که اگر چیزی بشنودمان میرسید نه میگفتیم شاید، نه رویش پافشاری میکردیم، و بعد در خارج بان میزدیم و آن ارتباطی بود که ما داشتیم با شاه مملکت و اعلیحضرت با تمام محاسنی که داشتند که من فکر میکنم که کمتر دنیا يك رئیس مملکتی هست که اینقدر راجع بکار مملکت مطلع باشد و این قدر اولاً" حافظه داشته باشد و هیچوقت نشود يك چیزی را رقمی بپوشون گفت حتی دو سال پیش هم که مخالف ما باشد ولی من آدم را نگیرد و اینقدر عادلانه نباشد راجع بیک کاری. متأسفانه اجازه مخالفت نمیداد بکسی و در آنچه‌ای که میخواستیم راجع به کاری برخلاف نظرش صحبت بکنیم باعث اشکال میشد. من اولین درسی که گرفتم یادم است. يك وقت وقتی کارخانه لوله سازی را ساختم و تقاضا کردیم تشریف آوردند برای افتتاح. توی اطاقی که قبل از اینکه برویم توی آن چائیکه همه مدعوین را دعوت کردیم رفتیم توی اطاقی که آنچه نقشه‌ها بود. و من توضیح بدهم که اصلاً" کارخانه چی هست، چه چوری ساختیم، و چگونه کار میکنند، آنچه وزراء و نخست وزیر و تعدادی از امرای ارتش هم بودند. من که شروع کردم به صحبت کردن، گفتم که لوله‌سازی که در اینجا می‌سازیم پلیتشان ۶۰ درصد است و یکدفعه برگشتند گفتند که چرا صد درصد نمی‌سازید ما هم يك کمی جوان و نمیدانستیم سیاست سرم نمیشد برگشتیم گفتم قربان صد درصدی وجود ندارد برای اینکه در کتابهای API هست در ۶۵ درصد دارند مطالعه می‌کنند هنوز هم تصویب نشده و برای آخرین پلیتی که در دنیا لوله می‌سازند فعلاً" ۶۰ درصد است گفتند که هست گفتم قربان نیست. وقتی که من این را گفتم ناراحت شد و پشتشان را کردند به من و ایستادند حالا جمعیت و ایستاده روپرویشان من هم پشتش ایستادم يك دو دقیقه این چوری ایستادند و دیدند که خوب اینکه شمی‌شود بد چوری است برگشتند و یکدفعه رویشان را کردند به عالیجناب که پس شما چی چی میگفتید من فوراً" متوجه شدم گفتم قربان امکان دارد که آن مطلبی که عالیجناب پسرستان رسانده راجع به لوله های ۱۰۰ اینچی است که در اسرائیل می‌سازند برای آب چون تازه از اسرائیل آمده بود ولی آن قدرش ۱۰۰ اینچ است ولی گریه‌ش صد درصد نیست عالیجنابی گفت به قربان بنده اشتباه کردم قنیه حل شد بعد



آنوقت اعلیحضرت فرمودند که خیلی خوب برای ما بیایید در کارخانه توضیح بدهید ولی از این مسائل خوششان نمیآید.

سؤال : ولی اتفاقی هم نمیافتاد یعنی شما این را گفتید.

آقای صدقی : نه، اتفاق نمیافتاد خوششان نمیآید ولی تشویق و ترغیب نمیکرد افراد را که وقتی يك همچین کاری در يك چاشی غلط است یا يك دستوری، نباید انتظار داشت که تمام مایلی را که ایشان می گفتند درست باشد چوئیانش را که رسیدگی کرده بودند که بعد تازه يك مقداری از این دستوراتی هم که میدادند تقصیر ماها بود باید این را قبول بکنیم یعنی ماها اگر میرفتیم يك گزارش میدادیم که غلط بود و براساس این غلط يك دستوری میدادند آن غلط را میگذاشتیم به حساب شاه در صورتیکه تقصیر ماها بود. من بارها این مثال را گفته‌ام که بمن گفتند پرو کارخانه بساز، یعنی نگفتند کارخانه بساز. من هم در يك مراسمی که رفته بودم در پالایشگاه تهران از من پرسیدند که این خط لوله‌ای که مورد احتیاج است دارید مذاکره میکنید با روسها برای تهیه لوله‌اش چه فکری کرده‌اید این معنی‌اش این نبود که پرو فوری يك کارخانه بساز ما همینطوری شروع کردیم به مطالعه کردن اعداد و ارقام را همه را برآوردیم که چی احتیاج داریم، چی میخواهیم بسازیم، وضع اقتصادی چی هست، يك گزارش دادم که وضع اقتصادی این است. اگر اجازه میدهید بسازیم، این است قبول کردند. ولی اگر مطالعات اقتصادی من غلط بود، نمی گفتند، صدقی اشتباه کرده، می گفتند شاه دستورش اشتباه بوده. اشکال کار مملکت این جور بود. که تمام مسائل در مملکت البته با کمک Media ی خارجی سعی میکردند این همه را متمرکز کنند Blame را بگذارند طرف شاه.

سؤال : خیلی جالب است، حتی مثلاً" فرض کنید يك کسی وقتی که کارش خیلی محدودتر است، خود شما مثلاً" فرض کنید که در راهس شرکت گاز هستید، این خیلی مسئله مهمی است. ولی بهرحال مثل مسئله مملکت نیست. معذک در آن سطح شما قاعدتاً" بخودتان اجازه نمیدادید که تصور بکنید که در کلیه زمینه‌های فنی مربوط به شرکت، شما از همه صاحب ثلترتر هستید و معمولاً" هم وقتی با اطرافیان صحت میکردید روشن میشدید که در برخی از موارد شما بعلت چاشی که هستید بهتر می بینید کل مطلب را. ولی مثلاً" فرض بکنید که حتی در همین زمینه " گرید" لوله برای کار خاصی ممکن است که آن تکمیلین که آنجا هست بهتر بداند، در مملکت ما بنظر میرسد از کل چیزهایی که من می شنوم که اعلیحضرت در واقع در چاشی قرار گرفته بودند، یا خودشان چوری فکر میکردند که اشکار در کلیه این زمینه‌ها می پایستی يك اظهار نظری بفرمایند و بعد این چوئی میشد از انتظاراتی که خودشان از خودشان داشتند و این خیلی ایجاد اشکال میکرد که طبیعتاً" هیچ آدمی نمی تواست در کل زمینه‌ها این مسئله را درک بکند.

آقای صدقی : ولی این زمینه را ماها می ساختیم برایش، يك مثال خیلی راحت من بزنم، البته اعلیحضرت بعلت علاقمندی کنترل کار که داشتند کسی را رد نمیکردند، اگر مسئله‌ای پایشان مراجعه میشد شاید در سایر سازمانها اگر شما يك مسئله‌ای را بیک رئیس مراجعه بکنید که رئیس چیژ باشد برمیگردد بکارمندش میگوید آقا این کار من نیست. که اشکار خودته پرو بکن. ولی يك مثال خیلی راحت که از ثلتر اثرات اجتماعی‌اش چقدر بد بود. تیمسار ازهرای، يك طرحی را درست کرده بودند در شرکت نفت برای افسرانی

که در شرکت شفت بودند. بعنوان طرح استخدامی گارد صنعت شفت. چون گارد صنعت شفت توسط افسران اداره میشد. بنابراین بالعلییه میرفت زیر نظر تیمسار ازهاری. ایشان رفته بودند بعرض رسانده بودند یک کتاب، کتاب پایین کلمتی که این آئین نامه استخدامی گارد صنعت شفت است. حالا اشکال از اینجاست که یک کمی نیست از تیمسار ازهاری پرسید که آقا تو به چه مناسبت این را میروی به عرض اعلیحضرت میبرسانی.

سؤال : بله.

آقای صدقی : اشکال دومش این است که اعلیحضرت بعلت حُجُب و ناپیسی ( Nice ) ی که واقعا" داشت که من فکر می کنم هیچوقت عصبانی نمیشد بهیچوجه حرف بدمی هم از دهانش در نمیآمد بیرون، نمی پرسید از تیمسار ازهاری که این را آوردی پیش من چکار کنی در نتیجه این را میبردند آنجا می گفتند قربان این طرح استخدامی گارد صنعت شفت است آن هم می پرسیدند که خوبه، چون من تا موقعی که خودم شرفیاب نمی شدم نمیدانستم این مراسم شرفیابی چی است چه جوویه. اعلیحضرت که وقت نداشت آنرا بهخراشد می پرسیدند که خوب است این طرح بنظر شما، می گفتند بله می گفتند خیلی خوب ابداع کنید. برمی گشتند ایشان میآمدند یک کاغذی می نوشتند، این طرح بشرفعرض همایونی رسید و تصویب فرمودند برای اجرا ابداع میگردد. در این طرح صنعت شفت نوشته بود که پیکارگر گاز از طرف شرکت خانه ندهید. حالا این کارگر رفته آغاچاری. آغاچاری هم همه اش متعلقه شرکتی است و چیزی نیست. خانه پاور نمیدادند، گاز و صنعت شفت پرداختند یک طومار درست کردند نوشتند فرستادند به آقای دکتر اقبال که ما خانه نداریم. آقای دکتر اقبال دستور فرمودند که پایشها خانه ندهید حالا در مغز معیوب افراد گارد که یک دهاتی عمه است و آورده اندش آنجا این است که شاه پهبش گفته خانه ندهید. دکتر اقبال گفته خانه ندهید.

سؤال : بله.

آقای صدقی : آن دیگر جزئیاتش برای او مطرح نیست حالا بالنتیجه باید این مسئله را Blame اش را باید گذاشت بگردن شاه، یعنی واقعا" بایستی قبول بکنیم که ما بعنوان یک Management یک مملکت اگر میرفتیم این کار را مطالعه میکردیم یک طرحی می نوشتیم خب، اگر یک اشکالی داشته باید رفت یکی یکی ماها را نگاه کرد، دید، ما کجا این گزارش غلط را دادیم. و ایشان تصویب کردند. گفتند ایشان فقط با آن علاقمندی که کاری انجام بشود، در مملکت پرتامه ای اجرا بشود، مردم کار داشته باشند، از شکر اقتصادی هم خوب باشد، به این زمینه های کلی اش نگاه میکردند و می گفتند بله بکنید این کار را، و نمیشد اشتغال داشت، که به تمام جزئیات وارد بود، نمیشود، همچنین آدمی در دنیا وجود ندارد. ولی با مقایسه با سران سایر ممالک دنیا کسی بود که نظیرش نبود ولی وقتی میآمد سرکار هیچوقت سؤال پی رید نمیکرد و بالنتیجه پادشاه شده بود که وقتی ما یک شرفیابی داشتیم من یک تیم مخصوصا" در قسمت خودم بفرستیم دو سه ماه قبل تمام سوالات مقدماتی را درآورد بیرون، کتابچه بکنند، جوابش را بنویسند، بصورت کتابچه و جزوه چاپ بکنند این را بدهیم تمام کارمندان بخوانند که وقتی میروند سرکار از هرکسی سؤال میکرد می پرسید مثلاً از من میآمد در آغاچاری من رئیس شرکت گاز بودم می پرسید که اینجا وضع فرهنگ چطور

است. من پایستگی میداشتم این را و جوابش را میداشتم. داشتم جوابش را چقدر پدیده، چقدر دخترشده، چقدر معلومشده، یا میرفتیم پیدا میکردیم. حتی سرشار از من پرمیدشده. تعجبیه، ما این سوءالاتی که می کشیم از قسمت شما همه میدانشند گفتیم قربان بعلت تشریف فرمائی شما، اعلیحضرت سوءالاتی که میفرمایند ما این کار را میکنیم این کتابچه را هم داریم گفتند ا. دست کردم جیبم یک کتابچه در آوردم بهش دادم. پاران، سیل، کشاورزی، فنی، همه چیز تویش بود. راجع بهمه چیز، ولی خودش این علاقمندی را داشت. اما آن چیزی که این را بااصلاح Disturb میکرد در مملکت Management مملکت بود ماها بودیم که نچایست میرفتیم بخودمان اجازه ندیم که برویم ولی من در یک قسمتی شنیدم که تیمسار از هاری بعرض میرساند که قربان هوا سرد شده، اجازه میفرمائید افسران پالتو بپوشند و اینها از این جنبهها. تمام این جمعیت از یک آدمی که تمام وجودش حُسن نیت بود و تمام علاقش این بود که مملکت پیشرفت بکند. بالنتیجه تمام کارهای خوبی که کردند حذف کردند ازش. تمام این blame را گذاشتند رویش، و هیچکس هم حاضر نشد این blame را قبول کند من بارها می گفتم ماها که گزارش می نوشتیم پرایش پرائر مطالعات اقتصادی ما بود که آقا این کار را نکنیم آثم با آن نیتی که داشت. البته میگویم شاه هم فکر میکرد آثمائی که تنقید می کنند یا مخالف دولت هستند یا مخالف پیشرفت مملکتند که کمتر راه میداد بکسی که برود معایب کار را صحبت بکند. من در مواقع شرفیابی اگر یک کلامه خارج میگفتم احساس میکردم که خوششان نمیآید.

سوال : خوب من فکر میکنم که قسمت عمدهای از این مطالب را پوشانیدیم چیز دیگری شما بهشترتان میرسد یعنی من میخواستم تشکر بکنم از محبتی که کردید و پاسخ این سوءالات را دادید اشاءالله برای کسانیکه در آینده به مسئله نگاه میکنند حتماً خیلی مفید و موثر خواهد بود. بخصوص در شناخت شرایط ایران و شاید مطالب آخری که گفتید که کل کسانی که در کار Management ایران بودند که ایران را ساختند در عین حال خود آنها هم میبایستی که به یک نحوی این قسمتهای دیگری را که احیاناً باعث اشکال شده آنها هم در نظر بگیرند در ارزیابی که میکنند.

آقای صدقی : البته باید اضافه بکنم که در اثر پیشرفت مملکت به این Management هم باید این Credit را داد که این کارمائی که در این ۲۷ سال کرده‌اند کارهای فوق العاده بود از نظر پیشرفت برای پیشرفت مملکت. منتها برای چواشها این مسئله معنی ندارد برای اینکه آن قبلش را نمیدانشند. و اطلاع ازش نداشتند. هیچگونه خاطره‌ای از زمانیکه مثلاً در آبادان کسی زندگی میکرد که هیچی نداشت آن خاطره را ندارند یا زمانیکه در آبادان همه چی، همه چی، مردم داشتند. نه آب بود، نه برق بود، نه چاه چاه بود، نه غذا بود، هیچی، هیچی، وجود نداشت. سازمانهای دولتی در گذشته خیلی علاقه داشتند که ببینند از وسایل شرکت استفاده کنند ما این اواخر بایستی میرفتیم سراغ دولت که وسایل آنها از ما خیلی پیشرفته‌تر بود. و این کردیتی ( Credit ) که باید به Management داد از نظر حجم کاری بود که آن موقع آن عده انجام دادند. من موقعیکه در جنوب بودم بودجه ساختمائی تشکیلات من در حدود پنجاه میلیون دلار در سال بود و وقتی آمدم به شرکت گاز همین عده با من آمدند. یعنی کارندهای فنی اینها جمع شدند آنجا همین گروه بودند که آنجا کارهای اجرائی انجام میدادند بودجه کار ساختمائی ما در سال ۷۸ یک پیلون دلار بود، و انجام این کار و سفارش جنس کارهای مهندسی‌اش، مراحلی‌اش، و نظارتش، خودش یک کار شاقی بود. این Credit را باید بکارمندا و به گروهی که این مملکت را در عرض این ۲۷ سال

ساختند باید داد ولی نپایبستی هم که در ضمن اینکه این Credit را همه را میگیرند گروه، آنوقت تمام کارهای بد را یا آنجائیکه اشتباهاتی شده آنها بگذارند کردن شاه. البته اشتباه در هر کاری میشود کسی میتواند اشتباه نکند که هیچ کاری انجام ندهد. ولی اگر شما از نظر فنی یک وقت میخواهید یک کار را از ۵۰ میلیون دلار برسانید به ۱۰۰۰ میلیون دلار یک مقدار اشتباه خواهید کرد. در حال من باز هم تکرار میکنم چیزی که برای ما برای همه جنبه تاسف آورش این بود و شاه را هم در این مورد فوق العاده ناراحت کرده بود. اینکه هیچکس Credit آن کارهای خوبی که در مملکت کرده بود پیش نمیدادند. هیچکس هنوز هم این توجه را نمیکند که در طی دوره سلطنت محمد رضا شاه جمیع کل عواید نفت ۹۲ بیلیون دلار بوده و آنهمه کار کرده اند یک قلم در اضراف تهران شمس و شصت واحد صنعتی ساخته شد چون گزارش را من میدادم پشون. در ۱۹۷۰ تنها جادهای که آسفالتی بود بین تهران و کرچ بود و در ۱۹۷۸ آنهمه جاده آسفالتی ساخته بودیم، آنهمه سد ساخته بودند، آنهمه پرتی بود، پرتی وجود نداشت در ایران اصلاً. ما یک کلمه در هیچ دوره ای حتی در آن ۱۹۷۸ که مملکت شروع بود و تنقید میکردند. هیچکس در آن دوره یک کلمه راجع به کارهای خوب مملکت صحبت نکرد. البته یکی از جنبه های اشتباه از نظر Puolisize شدن دولت تشکیل آن جلسات بررسی شاهنشاهی بود که در تلویزیون چیزی میکردند.

سؤال : بله، که آقای معینیان رئیسش بود.

آقای صدقی : آنها مثل اینکه مأمور خرابکاری بودند. که بیایند تمام کارهای بد مملکت را در آنجا مطرح بکنند. یک دفعه هم شد که یکماعت راجع به کار خوب مملکت بحث بکنند. شما در کجای دنیا است که نمیتوانید راجع به یک کاری ایراد بگیرید. کجای دنیا هر جای دنیا شما می توانید راجع به یک کاری ایراد بگیرید. ولی خوب یک مقدار کارهای خوب هم در مملکت میشود. که اینها را پالانس میکنند باهم. اما آنجا آنها مأمور خرابکاری بودند.

سؤال : چرا، این کمیسیون شاهنشاهی که میگوئید هیچ ایده ای دارید که به چه دلیلی یک چنین چیزی بوجود میآید و در واقع مدعی العموم خودشان، مدعی العموم دولت می شدند.

آقای صدقی : اینها یک مقدار Advise های بپیخودی است که به آدم میدهند. پوست خربزه زیرپای منجمت میگذارند که صورت ظاهرش خیلی تشنگ است. میگویند که بیایید ببینید که دولت رسیدگی میکند به کارها ولی آن کسی که باو Advise میدادند که برو این کار را بکن آن فقط برای اینکه بتواند برای مردم و برای دولت گزاف درست بکند. برای اینکه میگردند این کار را و واقعا هم بود. چون من و شما آقایون فلان و این حرفها نیست. شاید در ایران عده ای بودند که حتی نمیدانستند چند تا سد توی این مملکت ساخته شده ولی آنکه شب تلویزیونش را گوش میداد. میدید که مثلاً در ابرقو فرض کن فلان لوله را کج بسته اند و این را پیدایش میکردند میآمدند آنجا با آب و تاب بحث اش میکردند. اینها فقط گزاف میدادند دست مردم. من معتقدم که این پرشاهای که در مملکت ایجاد کردند پرشاه بیکروز و دو روز و سه روز نبود، یک پرشاه ریزی دقیقی بود، از نظر خراب کردن افکار مردم پرعلیه دولت در طی سالیان متمادی که هر کاری را شما می کنید اینها عوضی چیزش میکنند این فکر توی مردم بود که اصلاً دولت هر کاری میخواهد بکند یک نقشه ای دارد و این نقشه برخلاف مردم است. من یک دهکده ای بود

شژديك آبادان و مزرعه كشاورزی كه مال شركت بود. من از شركت ثقت اجازه گرفتم كه عوايد اين منطقه كشاورزی را گاوداري ميكرديم، مرغ شگه ميداشتيم، زراعت ميكرديم، و اينها سالی ۵۰۰ هزار تومان عايدی خالص بود. يك پودچه‌ای درست كنم برای بازسازی اين دهكده‌ای كه شژديك اين يعنی چمب اين بنگاه كشاورزی ما بود و من يادمه وقتی در آنجا ميخواستم برق بكشم باين خانه‌ها اين عريفهائی كه آنجا بودند ميگفتند آقا نشه‌اش چيه. گفتم والا ما ميخواهيم برق بكشيم. خوب البته دولت هم زمان با اين كار كه ميكرد كه نتيجه منفی داشت يك سازمان Publicrelation اش يك كار مثبت نميكرد كه بمردم بگويد آقا در ميلت چه كارهايش شده و ما در سال ۱۲۲۰ چی بوديم. و حالا ۱۲۵۷ چی داريم اينكار را نكردند، هيچوقت.

سؤال : درسته، نكردند. چيزی كه چالبه اين است كه با آن وزارت اطلاعات وجود داشت. سازمانهايش بودند كه می پايستی يك چنين كارهايش را انجام بدهند. در حقيقت درسته، نكردند، چرا نكردند؟ شما چه چوری می بينيد. چطوری است كه يك شلایمی كه دارای كارآئی های مختلف قابل توجه هست. اين چنين در زمينه توجه خودش نالايق است كه نمی تواند اين كار را بكند.

آقای صدقی : از دكتر رواپد عمومی ما ضعيف بوديم و اينها آشوقت هم كه می خواستند كار Media انجام بدهند قوی نبودند به خصوص كه مدیای غرب، مجهز بودند. من يادمه كه يك دفعه میآمد به آمريكا از نيويورك ميرفتم به لوس آنجلس. برای اولين باری بود كه من ديدم كه توی طياره بچای اينكه فيلم نشان بدهند برنامه ۶۰ می ثوت (60 Minutes) را نشان ميدادند و آن برنامه (60 Minute) برنامه‌ای بود كه اين والس. اسمش چه بود.

سؤال : بله، مك والس.

آقای صدقی : رفته بود تهران تهيه كرده بود برعليه شاه، و يکی از چيزهای چالبش اينكه با دو تا از كارمندهای آمريكائی شركت گاز صاحبه كرده بود. آنها از وضعشان ناراضی بودند. من وقتی رسيدم تهران همان روز اول اخراجشان كردم. بعد من برگشتم اين را گزارش دادم به نخست وزير كه آقا اين چه وضعی است. آخر اين چطور ممكن است شما بگذاريد يك همچنين کاری بكند. ميكردند ديگر قوی بودند. و ميكردند همكار دلشان ميخواست ميكردند. شما اگر آن موقع روزنامه واشنگتن پست ۱۹۷۸ را ميخوانديد از دماغ يك کسی خون میآمد آنجا ميشد سرمقاله. بعد در زمانی اينها ۲۰۰ نفر را در شب اعدام ميكردند يك کسی راجح بهش يك كلمه نمی نوشت. چون کاری كه اينها می كند موافق برنامه‌های اقتصادی غرب است. کاری كه شاه ميكرد برخلافش بود و حرفهائی كه ميژد برايشان ثقيل بود. يکی از حرفهائی كه شاه هميشه ميژد كه آقا اين قيمت ثقت را شما معنی ندارد قيمتی ميگذاريد رويش. فرض كنيم بكشيد چهل دلار بعد از چند سال اين ۴۰ دلار اثرش از بين ميرود. برای اينكه چشمی را كه بما ميدهيد سالی ۲۰ درصد می پريدش بالا. بنابراین، قيمت ثقت را شما بايد منطبق بكشيد با يك انديكس‌های بين‌المللی دنيا، اين اصلاً شان تيرين چيزی بود كه ممكن بود بگويد به اينها. ولی خوب وضعی كه حالا هست. مطابق ميل اينهاست. الان وضعی كه در اينجا درست كردند تمام ذخيره‌های ارزی ممالك ثقتی را از بين بردند. آن پولی كه باد كرده بود در بانكهای اروپا و آمريكا و گرفتاری برايشان داشت. البته پولهايشان هست منتها

به اسم يك كس ديگر براي اينكه هم‌ايش با صرف خريده املحه شد، يا غذا. بهرحال مملكتي بود با Tempo خيلي عجيب براي پيشرفت و متاسفانه از بين رفت و من فكر ميكنم كه همچوقت در تاريخ ايران آن وضع ۲۷ سال اخير ديگر وجود نخواهد داشت پيش نخواهد آمد، بهيچوجه. يكي از دلائل بزرگش اينست كه ازدياد جمعيت نسبت معكوس دارد يا درآمد مملكت. با زيادي جمعيت ، و هالنتيجه در آمد سرانه مملكت روز بروز ميرود پائين تر و قدرت انجام كار براي مردم كم خواهدشد.

سؤال : يعني فكر مي كنيد كه آن زمان يك زمان باصلح Critical بود براي اينكه ايران از اين چه چوري بگويم از اين دوره باطل عقب ماندگي پيدايد بيرون.

آقای صدقی : بله، كاملاً" و اگر با آن Tempo كار ميشد در دهسال بعد مملكت خيلي وشعش عوض ميشد. خوب خيلي متشكريم آقا.

سؤال : آقا قربان شما خيلي ممنون آقای صدقی پسيار.